

کلین و شش را بطی معانات حد تکذاری کلین و سخن طلسمه خانه تنانی را به پیمایش طرق اصحای کلین
 نموده و مترجم به آتی لا ترک جل المقال لان لا اجاب بما اگره پس از اینکه از تالیف کتاب
 ترا حکم که در زکب و تجزیه حسب اصد و سبب است و کتاب تبه الابدان در امراض جلدیه
 و علاء العیون در امراض عین و قواعد الامراض در علامات عاثر امراض و محتاج الی کل
 در آثار او به مستعمل در طب بر سبیل عموم و اسباب التذویه در طرز ساقن او و تفرقه
 و مرکبه و استعمال و قدر شریات آنها در امراض فراغت دست داد کتابی موسوم بشفا
 که مشتق بر معالجات طب اخرنجی و دارایی اکثر مراتب احوال جدیده و محستوی بر افکار ارباب
 اطبای دول معتدله از قبیل انگلیس و ایتالیا و روس و منه و یکنی دنیا و غیره است
 و تالیف نموده بنده در کاد میرزا عبدالکریم طبیب ابن محمد اسمعیل را که صاحب معظم
 دست و برین و حسیر خواه پیشین خود می انگاشت بر آن داشت که در
 توضیح لغات و تفریح مناط این با بمرودی درست و در شفا
 بخش و بر امراقت آورده کتابت کور را بمن
 ابد مدت شایسته پذیرای انجام
 بر بنه امت اودیم

تقسیم امراض

بد آنکه تقسیم امراض را اگر چه بدان نوع که منظور است نتوان نمود چنانچه حکما امراض را با انواع
 مشترکه تقسیم نموده اند و باز منظور ایشان کما بوجه بطور زیر رسیده ولی چون بواسطه توضیح مطلب
 و ناچار هستیم که آنها را تقسیم کنیم لهذا امراض را منقسم نمودیم ابتدا به مقابله

مها که نخستین

در امراض عامه
 که عبارت اند از امراضی که در آلات مختلفه بدن تواند ظاهر شد و از این جهت است که آنها را امراض عمومیه
 نامیدیم مانند آنکه اجتماع مایته م در موضعی که بصطلاح اطباء فوکت استغفا گویند از جمله امراض
 زیرا که این علت میتواند یافت شود در دماغ که الت قوای تقابیه است و هم در بطن که از آلات
 تغذیه و هم در بیضه که الت نواله و تناسل است

مقاله دوم

- در امراض مخصوصه بر عضو با افراد این معنی را منقسم کرد و در باب
- باب نخستین
- در امراض آلات تقابیه
- باب دوم
- در امراض آلات تغذیه

باب سیم
در امراض آلات شامی
مقاله اولی
در امراض عامه

مشکل برپت و شش فصل است
فصل نخستین

در ایریپتاسیون *irritation* یعنی هیجان و توران

بدانکه هیجان و توران نیست جز از زیاد عمل التي از آلات بدن این علت میتواند یافت شود در جمیع نوج
چه اعضا علی الخصوص در آلات زکونی آنچنانکه چون این حالت زیاده از سایر عوارض و زودتر مدسکود
لذا حکیم بروسه *Broussais* که معلم معروف فرانسوی بوده اورا بیان جمیع امراض و ضعف
قوی را آنچه او میدانت ولی در رد قول و این دو مثال زیان کنیم

مثال اول غشاء مخاطی مجلل دهان میتواند بواسطه اسباب مختلفه علیل شود مانند آنکه قسمی از ورم او که
بواسطه احتراق یا بر خوردن اشیاء اکاله بدو حاصل شود معالجه او سهل و استعمال طبعیات و معالجات
ضد ورم میرافع اوست و چون سبب روانت مزاج و امثال آن باشد معلوم است که استعمال
طبعیات و معالجات ضد ورم میرافع خواهد بود بلکه درین مقام مقویات و محو ضرات معدینه و بعضی
اوقات استعمال دویه اکاله لازم است به مثال دیگر در شره قرینه که همراه است بر غلبه چشم را
که سبب و روانت مزاجی باشد با عقدا بروسه *Broussais* باید طبعیات بکار داشت و حال
آنکه مقویات و قابضات در ارفع اند پس اگر هیجان امراض همه اوقات هیجان و توران میبود جمیع امراض
باید معالجات ضد ورم میرافع پذیرد پس باید دانست که هیجان و توران نیست یکی از علل عارضه برآید
و عرض اکثر امراض نه هیجان آنهاست

بروز این علت یا فوریت یا بتدریج که چند روز کون در بدن داشته بواسطه مستعد نمودن طبیعت
پس از آن بروز کند شدت ازیه کابی بقته بواسطه اثر برده و مفراط بصدر فوراً با شغریه و حمی ظاهر گردد
و کابی چند روز در بدن کون کرده و با مقدمات خود مانند سایر امراض بتدریج بروز نموده شدت کند
هیجان و توران چون خفیف باشد عندان تغییر در بدن حادث نکند ولی چون شدید باشد سبب امراض
کلیه خواهد شد و کابی همیشه تواند که هیجان و توران در موضعی و عوارض و در مواضع مختلفه دیگر بواسطه ربط
آلات حادث گردد چنانچه در حمی که فی الحقیقه بر هیجان و توران در شجاع و قلب و در آلات دور
دم و اثر و عوارض او در جلد و سایر آلات است

و باید دانست که توران و هیجان عموماً بر شش قسم است

اولی هیجان و تورانیکه سبب ورم حاد شود که از جمله علامات مخصوصه است حرارت و حمیت

و وجع زاناس و این علامت را علامات اربعه ورم نامند

دوم هیجان و تورانیکه سبب ورم مزمن است و علامات اربعه ورم در اینجا خفیف باشد

تشنه بیجان و تورانیکی سبب از زیاد قوه غایبه گردد که بواسطه او پنج آن آلت حجیم شود ولی علامات اربعه در
در اینجا خفیف و بعثت محسوس گردند

اچنانچه در بیجان و توران در عصب که سبب تغییر اعمال عصب گردد بدون آنکه حرمت و حرارت و آتاس
ساوی با وجع یا تغییرات عصبیه باشد

تشنه بیجان و تورانی که سبب نزف آید کم گردد
تشنه بیجان و توران در بعضی از آلات که سبب از زیاد و کثرت ترشحات شود

پس علاج این علل بعد از معرفت با سبب علت مکرر ضد مانند بکار بردن شستن طبعات و مخدرات و ^{شایع}
دم و امثال آنها که در هر قسمی از اقسام او تفصیل ذکر خواهد شد

فصل دوم

در انفلام ماسینون Inflammation یعنی ورم

بدانکه ورم عبارت است از بیجان و توران دم به پنج یکی از آلات با حرارتی پیش از حالت طبیعیه
و این بیجان و توران اگر چه از جمله اقسام سه است که در فصل اولی ذکر نمودیم ولی پیش از آنجا یافت شود

اما سبب ورم زیاده از اسباب سایر امراض است زیرا که بطور رسد از اسباب هوی و محرکه دم چون
اکل و شرب ماکولات و مشروبات حاره و مسکرات و یا خوردن اشیاء آتالیه موضعی چون جوش

کوگرد و ضربه و ضغطه و خوردن سمومات و هم از حالات نفسانیه چون هم و غم زیاد و تاثیرات اهوویه
سیریه یا رسیدن اجسام موزیه بر بدن چون بخار آبک و امثال آن که اینها از جمله اسباب محصله اند

ولی در هر صورت باید اسباب همه فارجه داخله را ملاحظه نمود و خود ورم امتیاز داده شود بعلامت
اربعه ورمیه مانند وجع و حرمت و آتاس و این علامات اربعه چون در عضوی پدید گردند شکی

در بودن ورم نخواهد ماند و بوجود یکی از انعلامات ثوان حکم بوزم نمود مثل آنکه اگر حرمت به شغالی در عضوی
پدید گردد ثوان او را ورم گفت زیرا که حرمت میتواند موجود گردد از میل دم موضعی از جهت حرکات نفسانیه

شدیده چون غضب و ماستن عضو یا سخت چون دستمال کردن و قس علی هذا علاوه بر این در او رام
داخلی این علامت مری نخواهد شد و همچنین بجزارت شها تشخیص ورم ثوان نمود زیرا که حرارت میتواند

موجود گردد از اکل اشیاء حاره و مسکره چون فلفل و عرق
اگر اطباء حرارت را از زیاد دم موضعی بکمان نمایند ولی این بکمان مطابق واقع نیست بواسطه آنکه اگر خن

میود در سکت که از از زیاد توقف دم است در دماغ باید حرارت را پس زیاد گردد و حال آنکه اکثر اوقات
برودت او افزوده میشود همچنین است وجع که با و نیز شها ثوان تشخیص ورم نمود زیرا که در اکثر او رام

الائی که نقصان دم از آنها نمائیم وجع فانی میگرد و حال آنکه هنوز ورم باقی است و بالعکس
در بعضی از امراضی که علامات ورمیه موجود نیست وجع شدید پدیدار میشود چون در او جاع عصبیه

به آتاس شها نمیتوان تعیین تشخیص ورم نمود بسا که آتاس از اجتماع مائیت دم و یا اعتبار هوا و آتاس
و غیره در موضعی موجود شود و نیز آتاس در بعضی از او رام خشیه مخاطیه و مائیت

موجود نیست

علامات ورم در اعضا

پس از اینقر معلوم شد که این علامات از بعد هر یک با افزوده نادی ورم می شود و مکرر با اجتماع و اجتماع است
 مکرر از جدال این قوه حیات و اسباب مهند با محصله مرض و این علامات مذکوره علامات موصیعی
 ورم اندک مشخص می نمایند حمای موضعی مخصوصه را چون در داحس که اصبع موجب احمه هار تسبیح کل
 همچون قوه حیات است چنانچه حمای ورم بهمان بجان قوه حیات عمومی است بعلاوه علامت است
 موضعی که در ابتدا ورم مشاهده می شود این ورم بواسطه ربطی که با آلات دیگر دارد علامات ثانویه در آن
 رینه احداث میکند که یعنی *neuro sympathique* یعنی حمای ربطی

و یا مجهولی نامند
 پس عموما حمی نیست مگر جدال این قوه حیات و عوارض مزمنه بر بدن و در صورتیکه این جدال موصیعی
 باشد حمی موضعی و چون بسیار آلات نیز حساسیت کند حمی عمومی باشد پس بنا بر این هم عرض می شود
 اما لغت است دم در او رام اگر چه عموما در سر حکم این مصنف در بحث جدا گانه ذکر شده ولی آنچه بقیه
 که در این مرض در دم حادث می شود از امقار است الیاف که در نبره اشتغال هم صحیح المزاج سه شقال است
 در او رام از چهارانی نه شقال خواهد شد ولی تا ورم تمامه بروز نماید الیاف زیاد کردد بعضی اطبا
 رغوہ خونرا علامت مخصوصه ورم دانند که در ابتدا ورم اگر قصد نمایند و رغوہ در خون نباشد گویند
 ورم موجود نیست و حال آنکه هست و رغوہ در صورتی می تواند پدید شود که در بعد بحال رسیده باشد
 و هم گاهی می شود که در ورم کامل قصد نمایند چون ظرف را نزدیک محل قصد نگاه دارند رغوہ پدید می آید و لکن
 رغوہ حاصل شود در صورتیکه مسافتی زیاده مابین ظرف و محل قصد باشد

بنا که اشغای او رام بجز قسم است یا تحلیل تدریج یا تحلیل فوری بدون اشتغال یا با اشتغال یا بریم یا
 بغا نظر است یا آنکه فرس کردن است اما تحلیل تدریج عبارت است از جهت ورم بحالت سخت و از زوا و علامات ایستادگی
 رطوبت در میوه این اثر با جن اشغای دیگر است تحلیل فوری عبارت است از علامات تدریجی قبل از آنکه طول بخشد و شدت رغوہ که موضع در
 اشتغال نماید

اما اشغای ورم با اشتغال عبارت است از معدوم شدن علامات از بعد ورم از موضع معهود و دید شدن
 آنها در موضع دیگر خواه قریب خواه بعد بود این اشتغال دی است در صورتیکه مکی از آلات رغوہ باشد
 و امراضیکه بیشتر میل با اشتغال دارند حمه در ما *Plum* و *Alumina* و قفسه و او جامع عصبیه است
 اما اشغای ورم بریم و غا نظر ایست این اشغای ظاهر چون زیاد معقبا به پیشتر که فصل مخصوص
 بخود ذکر خواهد شد باید دانست که ورم مختلف می شود با اختلاف سنج آلات چنانچه حدت و رشار و روت
 دوام و اشغای و اثر و علاجشان اختلاف دارند از قراریکه در سنج زنبوری یا در سنج آلات داخلی یا در سنج
 یا در عروق یا در غشاء مخاطی یا در غشاء امانیه یا در عظام یا در سنج لیبی باشد و در خصوص هر یک از این قسم
 بر سبب عموم در چند فقره اندک تفصیلی بیان می کنیم

فقره اولی

در ورم سنج زنبوری

بدانکه ورم در سنج زنبور بدین حدت و سرعت بروز کند که در این سنج و همچنین حمای موضعی در سنج

بدین شدت نباشد زیرا که عروق این بنج اکثر از سایر وجوهش رنجور است چنانچه در مقلوبها که ورم باشد
زنبوری است مشاهده میشود که حرمت و وجع و حرارت و آماس کچ درجه است و کماهی : قطعه از این
بنج که در موضعی وسیع باشد چون ورم حادث شود بواسطه ربط او بالآت دیگر می چنان شدید گردد
که در اکثر اشخاص مورث بدیان شود و اکثر اشهای ورم در این بنج بریم است خاصه چون چند روز بطول
نخا

مقره دوم

در ورم اعضای باطنیه

چون کبد و طحال ریه و کلیه و غیره بدانکه حرمت ورم در این آلات شدت ولی نه مانند ورم
بنج زنبوری زیرا که این آلات اگرچه اکثر بنج آنها زنبوریت ولی سایر بنج نیز در او موجودند و علامت
اربعه ورم پیدا کرد چندان بحس نظری نمی آید بواسطه آنکه در عمق بسند ولی برعکس علامات عامه و چون
حمای ربطیه و غیره زیاد اندومشی شدن ورم این آلات بریم نادر و برعکس صلابت و کماست
و مزیت در آنها بیشتر است

مقره ششم

در ورم جرم عصب

بدانکه در ورم این بنج علامات اربعه ورمیده علامات عامه بسیار اندک ولی تغییرات عمده و زیاد
از سایر آلات است مانند نقصان پذیرش با محدود شدن حس و حرکت که در بعضی نواقص نیز
بعبارت رفع علت این نتایج باقی مانده بواسطه ریمی شدن و یا بواسطه طاست عصب

مقره چهارم

در ورم جرم عروق دمویه

بدانکه این ورم نادر الوقوع و اشهای و بسیار ردی است ولی شدت و ضعف پذیرد با خلاف
جرم شریان یا ورید

در شریان ورم چندان محسوس نیست و وجع و حرمت و آماس و حمای موضعی بصورت مفهوم گردند
ولی شاخ او بسیار ردی است که بسا جدا شریان سرد و بگشاده شده تنج شود ما مورث انشقاق
و انفورسیم گردد و آنکه چون معبر شریان منسبت شود ممتملی شده و دوالی بطور رسیده مورث غایب یا کرده
در ورید ورم ردی تراست بواسطه آنکه حمای موضعی و ربطیه شدت است بعلاوه چون ورم در غشاء داخلی
باشد بریم مشی گردد و این ریم چون بجمع بدن همراه دم دهن میسند نماید لهذا مزاج را فاسد کرده و در هر موضع
نیز دامیل ریمه بوجود آورد

مقره پنجم

در ورم عروق لیفاتیکه

این عروق را استعدا و بوزم زیاد و از سایر است و علامات او نیز شدت آنهاست و چون این عروق
و عذدای آن با بنج زنبوری اتصال دارند لهذا ورم عروق لیفاتیکه بواسطه تورم بنج مذکور شدت پذیرد
در هر صورت رد است و مانند ورم عروق دمویست و چون رفتار او اکثر زمین است بدین سبب

اعتقاد بعضی از اطباء بر آنست که در این صورت این مرض سبب خناری و دمای میل بارده و سل میشود

فصل هشتم در ورم غشاء مخاطی

بدانکه ورم این سنج همراه است با حرمت موضعی قلیل و یا کثیره که یک لخته باشد شواست از قسار
رفشار غرق شکر مفرود شده در آن موضع و آماس و وجع در این سنج خفیف ولی تغییر عمل در او زیاد
از سایر آلات خنانکه در ابتدا که ورم حادث ترشح طبیعی او نقصان پذیرد بل معدوم شود
چون سورت ورم منکر گردد ترشح او زیاد از حالت طبیعی خواهد شد با تغییر کیفیت که غلیظ یا رقیق
بافتد و ما اصفه اللون شود و رطوبت ترشح بلغمی است که تحت اختلاف موضع تغییر اسم بهم رساند
خاتمه اگر غشاء مخاطی قصبه الیه متورم شده ماده ترشح از او انفت نامند و اگر از غشاء مخاطی مجرای بول
باشد ریم خوانند و اگر از ورم غشاء مخاطی امعاء بلغم و اگر از مجرای ریم غیر سری نامند و قس غلظت
بذای علل این غشیه با اصطلاح اطباء می فرزند امراض نزلیه است و اسباب امراض نزلیه اثر برده است
و رطوبت هوایه و مکانیه و مسدود شدن مسامات جلد است بواسطه رطوبت طاهر یا این غشاء چون کی
از این اسباب تاثیر جلد نماید این اثر سرایت غشاء مخاطی کند و حمای رطوبه اغلب در این مرض موجود
مگر آنکه ترزه در غشاء مخاطی معاد با مشانه باریه یا رحم باشد چون ورم این سنج بطول سخا به بواسطه تیسرا
عملیه شایع رویه بطور رسد مانند آنکه ورم مزمن در غشاء مخاطی معده محدث مراق میشود
بعضی اوقات ورم این سنج رطوبت مخصوصه ترشح شود که بزودی منجمد شده مورث غشاء کا ذنب گردد
و این نوع ورم ردی است زیرا که علامت باشد در امت دم را و هم تواند این غشاء مسدود کنند
کمی ز مجاری طبیعی را و دیده شده زمانیکه قلاع که یکی از امراض این غشاء است در فرانستان واقع
شده بود اگر خداوندان این علت را جراحی بواسطه داغ یا غیره در بدن وارد آید بزودی غشاء کا ذنب
در آن جراحت نیز بد میگردید

فصل نهم در ورم غشیه

در ورم غشیه باینکه بفرانسه نامیران مرز *membrane* نامند و نسبت
در ورم این سنج حرمت و آماس موجود نیست و با وجود اینکه اعصاب و قلیل و خود غشاء لطیف شفا
وجع او ناخن است و این نسبت مگر بواسطه اعصاب است مجاوره او و ورم این غشاء همیشه همراه است
با علامات عامه در بدن مانند آنکه در ورم صفاق و جنب و داغ حمای شدید و بندان و اعراض هوائیه
نماید و عمل این سنج تغییر بایدین نوع که سخت خشن شده پس از آن ترشح او زیاد شود و اگر ورم شدید
رطوبت ترشح با نیست و اگر شدید باشد ری شکل خواهد بود و بعضی اوقات نیز بجای ریم رطوبه
سهله الانفقا و ترشح شود که جدا غشاء اندک و ریم ملصق سازد
در صورتیکه حاصل ورم باشد ورم مزمنی چون آن رطوبت سهله الانفقا است و در هر وقت که با من
و خناسخه الصفاق در این سنج سهل است بقدر این سهولت عبرت در الصفاق غشاء مخاطی است
بموضع دیگر از خود و این از الفات طبیعت است که اگر هر امیه او نیز ملصق میشود و ورم امیه کسر

فقره هشتم در ورم نینج عظام

ورم این نینج را رفتار طولانی است و اکثر مخفی با علامات موضعی غایب خفته است زیرا که قوه حیات در این نینج بواسطه کثرت اجزای ریه و قله اجزای حیوانه اندک است ولی شیخ ورم این نینج نسبتاً رومی است که اکثر مثنی بریم کرده و با آنکه نرسیده شده گاهی صورت سرطانی پیدا کند و چون حالت سرطانی پیدا شد نینج مذکور تخیم و وجع او شدید گردد

فقره نهم در ورم نینج لیکنی

بدانکه ورم این نینج از ورم سایر نینج بصعوبت امتیاز داده شود و هم ندرت پیدا کرده و اکثر شیخ ورم عظام است اگر چه بعضی از اطباء را طعمه را ورم رباط دانند ولی بواسطه آنکه از شرب حموضات گاهی رفع می شود لهذا سبب او را ندانیم که تغییر مخصوص دم که در فصل خود خواهد آمد
اما علاج او را هم بطور عموم بدان که علاج ورم عموم منوط است بتدبیرات دوا دویه ضمه و بر سینه چون خسروج دم بفضله و وضع علق و طبقات و نیشات و ادعات و جدانات و هم مخدرات بجهت اسکات وجع زیرا که وجع محرک دم است

و وضع علق در او را هم ظاهره نیکوتر از فصد است از آنجهت که بدون عبرت عروق شریه را که در حقیقت موجب علت اند شقیه نماید و بر عکس در او را هم داخله با تزویرم ریه و کبد و کلیه و امثال آن فصد مفید تر است زیرا که بواسطه زیادتی اخراج دم بکینویت نینج متورم عالی شود و وضع علق در آنجا چندان مثری ندارد و با آنکه ز لوازجرم آنها اخراج دم می تواند نماید بلکه از آلات قویب بدانها اخراج کنند
معالجه عامه او را هم بدو نوع میباشد یا خارجی است یا داخلی اما خارجی با نخروج دم یا بیضاد یا بطلاد و یا بتغییر عضو است و داخلی بوشانیدن طبقات و میروات و استعمال اویزه زاده چنانچه من بعد در تعریف علاج بر قسم تزویرم خاص مفصلاً بیان خواهد شد

پس از کسر سورت درم هرگاه آماس یا صلابتی باقی ماند باید استعمال قابضات یا محلات یا قلیل و یا مرابهم رفع آنها را نمود

نیز باید دانست که معالجه او را هم متفاوت است با خلاف نینج متورم

مثلاً در ورم نینج زنبوری باید ارسال علق مقدار تام نمود تا بزودی بتخلیل رفته مثنی بریم کرده و در ورم نینج آلات داخله فصد کرده و در ورم عروق ضواریب پس از تشخیص نینجه فصد که لازم است و در ورم عروق غیر ضواریب هم فصد و هم وضع علق و هم طبقات و هم مرابهم محال و طلا به جمع تا پیر فصد و مرابهم محال است بواسطه خوف از تولید ریم که اگر ریم تولید شود اکثر مریضات خواهد رساند و در ورم غشاء مخاطی که قویب بجلد ظاهر باشد اکثر استعمال دویه قویبند و اگر مریض تر از نینج مذکور فقط است نینجه هم در ورم غشاء مخاطی چشم و صق و مجل و مجرای بول و در نینجا قابضات مفیدند نیزه معالجات ضد ریمه در ورم ریمی

دیگر از اقسام دزیمه عشاء سخا طی یا لکس اندر هیچ قسم علاجی سوا بی استعمال اکالات مانده
 حاصل نخواهد شد چنانکه در مورد عشاء، مجامع ذرات که عشاء بابت نمودن بدون شک استعمال شده
 حضرت خواهد شد؛ در ورم عشاء سرزی وضع علق در موضع موجب و هم ضد زمانیکه علامات عاید
 باشند و هم نوشیدن کل *Calomel* بجهت ترفیق نوم و استعمال مرابم محلوله نفع کلی بخشد
 و در ورم عظام اگر چه وضع علق و ضماد و طلا به کار دارند ولی باز رفتار طولانی است و در اینجا
 اعتنای بطلعت زیاده از دو باشد؛

ضمیمه این فصل در بیان ورم مزمن بدانکه چون سورت وحدت ورم منکر شود و علامات او تخفیف یابد
 و بهمان حالت باقی مانده زوال و بطول انجامد و با اصطلاح اطباء فنک ورم مزمن خوانند
 و در صورتیکه ورم از ابتدا بطور ممان و رفتار طولانی ظهور کند اورا سوب القلا ماسیون
Subinflammation نامند یعنی ورم خفیف؛ در بر صورت ورم مزمن با ورم حاد
 تفاوت نذر دیگران بابت شدت وحدت علامات که در ورم حاد عوارض شدید و در ورم مزمن بجا
 علامتست ولی بسیار خفیف و چون ورم مزمن در موضعی بابت زیاد باقی ماند نتایج آن آلت را
 فاسد گرداند چنانچه صلابت یا ملاست و یا ریم یا سرطان یا بوبه کولی و یا نفخ در او موجود شوند؛
 اما صلابت حادث نشود مگر از زیاد قوه انقباضیه شج آلت که بدان واسطه غلظت و انجماد در دراز
 او پدید آمده حس و حرارت او نقصان یابد و این غلظت و انجماد اگر در اجسام مصلیست چون در
 دماغ و عصب و مفاصل و عذو صلابت بیش از آنست و اگر در اجرام حمرا بدست چون ریه و کبد و غیره
 صلابت احمر گویند؛

اما ملاست حاصل نشود مگر از نقصان قوه انقباضیه شج آلت بواسطه ورم و کابیه اتفاقا سبب تشبیه
 پذیرش شج آلتست بدون ورم آشکار؛
 اما حصول ریم ظاهر نگردد مگر بواسطه تفرق انقباضیه شجی از بابت ورم اگر چه همیشه جهت او ورم نیست چنانچه
 دیده شده که کلی را بواسطه تجریه و دانی که خواسته اند در او نمائند تی غذای حیوانی بدو نداده اند و
 او را تغذیه نباتی نگاه داشته اند باز خیره بدون التهاب رمی عشاء قرینه چشم او ریمی گردیده؛
 اما سرطان و توبرکولی و شفخ اگر چه آنها را از شایع ورم مزمن محسوب نمودیم ولی چون میتوانند بالذات
 مرض باشند لهذا تعریف مرکب در فصل محض خود بیان خواهم نمود؛

بدانکه این عوارض و شایع او ورم حاد و مزمن ردی باشد در صورت طول انجامیدن مدت آنها سهل
 در بعضی امر جدا دام العمر باقیست و نیز آنهاست نسبا و تغییر اعمال شج آن آلت بعلاوة ما شریکی
 آنها در بدن که مورث نقصان تغذیه و تشبه بدست در قوا آنها طولانیست بواسطه آنکه ظهور آنها
 نیز طولانی بوده ولی نباید چنان دانست که بواسطه تشبیه حفظ صحت و علاج لایق ثواب زعمند آنها برآند

در آلت تشبیهات که اینجمله است

بدانکه دل عبارتست از اجزاء نیمه در موضعی از مواضع بدن و سبب محصله و لازمه و ورم است ولی

هر دو در مفاصل لازم نیست اما هر دو می تواند لازم افتاده و هر دو در موافق ورم عارضه من یا عارضه است
و یا بار دو هر یکی از این دو قسم را نیز فشار می مخصوص است

اما در دل جاد که بفرانسه *Abces chaud* نامند عبارت از دملی است که اکثر اوقات
میشود ورم حاد است که ظهور نماید در موضع ضعیف مافیه زنبوری زیاد تر است و باید دانست که ریم سالم
نمیشود مگر در مفاصل که در مواضع مذکوره حاصل شده باشد زیرا که ریم متولد در غشاء اما میت یا در غشاء مخاطی سالم
میت بلکه ترشح افشاء زیاد از حال طبیعی است شبیه ریم

اما در دل بارد که بفرانسه *Abces froid* نامند مضمه ورم پنجهان است که چون
موجود گردد بواسطه نقصان علامات ورم ریم او ریم سالم نباشد بل می است مانی با صفت نون
بدون خلط قوام بادنه می بعضی اللون این قسم دمل کثیر الوقوع است در امره ریه چون خداوند
خازیر و صاحبان قلت دم و اشخاص ضعیف البنیه و بروز نماید به آماس خمیری و متموج بدون شد
حسرت و حرارت جلد

در این دو نوع دمل ریم می تواند در موضعی مجتمع شود یا آنکه با طرف خود مشربا آنکه یکی از آنها
طبعه بدن منقب گردد مانند دماغ و صدر و بطن و شفا تشخص خاریا بار دو بودن دل کفایت نکند
بلکه باید تشخص نمود که این دمل ذاتی یا عرضی است

اما در دل ذاتی و ملی را نامند که در همان موضع متورم بجهت آن است تا از ریه که باعث ورم آن موضع اند حاصل گردد
و او نیز میتواند خاریا بار دو باشد

اما در دل عرضی و دلی است که در موضع قرصی یا بعد محل ورم بروز کند و حرکت ریم در آن دمل سبب
ترتیب پنج آلتی که بهر متصل اند بواسطه پنج زنبوری که ریم با بواسطه نقل خود پس بجانب اسفل نماید و یا آنکه
بواسطه فشار عضلات که مانع نزول و باشد میز با فوق آن موضع کند و این قسم دمل را *Abces par congestion* نامند یعنی دمل اشغالی

اما تشخص دمل همیشه آسان نیست و باید همیشه با زیاد و بواسطه مکان و رفتار او و حجم از علامات آماس
و تغییراتی که در او ظاهر شود

تشخص دمل جاد و فله توینا همو آسان است که وجود ریم در اینجا شناخته شود از نقصان یا بن صلابت
و دید شدن حس متموج در او و ظهور نقطه برآمده در وسط و قلب شدن علامات عامه و موضعیه دمل و نقصان
وجع عمیق و پس از حصول نفع در دمل علامات مذکوره نیز نفعت بهم رساند و چون بواسطه سینه منفرجه
سازند خود دمل منفرجه شود و در صورتیکه دمل در داخل بدن باشد چون در کبد و امثال این علامات محسوس
نشوند و توان تشخص داد که از علامات عمومی که در شناختن او موجب ضرر نیست زیرا که طبیعت
خود او را منفرجه سازد

و اما میس اشغالی که کمتر از داده نشوند مگر بواسطه اندک برآمدگی حس متموج در او زیرا که این دمل که عرض
مرض دیگرند که بجهت علاج آن باید مرض اصلی را دفع نمود و مانند دلی که عرض نفع عظم باشد
اما اشغالی را میس یا بافتخار و یا سبب شدن ریم است به در هر دو صورت میتواند مهلک باشد چنانچه

من بعد خواهد آمد؛ اگر اوقات منفجر شوند و چون دمل در داخل باشد با که منفجر دریم او بیول یا بر از مخلوطه
 دفع شود و اگر چه این انفجار ردی است ولی گاهی طبیعت بواسطه ورم مجرای مخصوصی از محل دمل تا امعا
 باز نماید و پس از تمام خروج ریم آن مجرای المکنم ساخته میاید؛ و ما میل اشقالبه براه قریب و یا بعد
 ریم خود را خارج سازند و چون ریم خارج نکردد با که جذب شود و این حالت در دملی یافت شود
 که سبب ایستنی ورم معدوم شده باشد؛ این جذب شدن ریم ردی نیست مگر آنکه هوای خارج
 بموضع اجتماع ریم داخل شود و با آنکه ریم در ورید داخل شده با دم دوران نموده سبب هلاکت کرده در
 صورتیکه هوادر ریم تصرف کند و ارفاسد نماید و جذب و مورث ضرر کلی شود؛ اینجذاب ریم نادر است
 در دمل جاری که منفجر شده باشد زیرا که رفتار بهمان درمی موجود در او مانع جذب شدن ریم گردند ولی در
 و ما میل اشقالبه پس از انفجار بسیار اشفاق افتد و بهم ملاک سازد؛

انذار و ما میل از قرار تفصیلات مذکوره آشکار است بدین معنی که دمل جاری هم او کمتر از دمل بارود دمل بارود نیز
 بهتر از دمل اشقالبه است؛ دمل جاری چون بدخل منفجر گردد میتواند مملک شود بواسطه دخول ریم او بالا
 داخل و اگر چه طبیعت گاهی مجرای مخصوص بعمل می آورد ولی نادر است؛ دمل بارود نیز مخصوص است باین
 بل بواسطه روانت مزاجی که با او هست و همچنین دمل اشقالبه بواسطه روانت مزاج و تصرف هوا
 در ریم او و جذب شدن ریم فاسد خالی از ریم نباشد؛ هر دملی چون زمان انفجار او بطول انجامد
 میتواند مملک گردد بجهت حمای لازم که از اجتناب ریم بطور میرسد؛

اما علاج بطور عموم بدانکه دمل جاری چون درجه از فلقمونی نیست لهذا علاج او را در فلقمونیان جوایم نموده
 اما دمل بارود اکثر در امر جرح ریم بطور بیوند و مخصوص بروز نماید در عنق و باید معالجه شود بصناد است
 میزند و در بعضی با ضربه محکم که تا آنکه ریم زودتر حاصل گردد؛ در هر صورت پس از حصول ریم بزودی او را
 با مضعه و یا به قلیا بکمال منفجر سازند؛ چون قلیا را استعمال کنند در دوم با سیم روز منفجر شود و اگر در انفجار
 این دمل تغافل ورزند آن موضع را خاوت بهم رسانند پس از انفجار رتبه قبض او بجال طبیعی بر بخشه
 اثر آن بسیار مکره بماند؛

و بسط

و ما میل صفاری که در تحت جلد مخصوص در تحت جلد جبهه یافت شوند اگر بزودی کشایند با
 که جلد موضع مذکور را فاسد سازند؛

اما دمل داخلی چون طیب قادر بر انفجار او نیست ناچار باید استعمال دویه قابضه از خارج و استعمال
 مسهلات از داخل تا معین از آن او گردند؛

اما دمل اشقالبه را حتی المقدور بچینه و تصرف هوا در او باید منفجر نمود و چون منفجر سازند باید احتیاطا
 زیاد و ثقبه کوچک و را منفجر کرده پس از خروج اندکی از ریم بواسطه شمع ساده ثقبه او را بپوشند تا محفوظ
 ماند از تاثیر هوا؛

بجز در دمل باردی که در خلف فخذ پدید شده بود علامات سابقه و بود اما س و وجع شدید در فشار
 و از روزی بدین بنده درگاه رجوع شد و دمل بارود خلفی فخذ تشخیص نمودم چند سوزن را در تحت ریم
 فرو برده بنوعیکه از این عمل بجز ریم سیالی از اطراف سوزنها جاری گردید و روز دیگر سوزن را

خارج نموده در موضع دیگر فرو بردم و چند نوبت چون این عمل را مکرر نمودم و دل را ایل کردید و چنین احتمال
داوم که بواسطه ضعف و خلیدن سوزن ورم خفیفی در او بعمل آمده بریم او سالم گردید و اندکی از این بریم خاند
و باقی مجذوب شد: العلم عند الله تعالی :

فصل چهارم

در بیماری *hemorrhage* یعنی ترش لدم :

اینکه ترش لدم عبارتست از خروج سیلان دم از او عینه خود به خروج آن چون بطور ترشح و تدریج باشد
ترش لدم ذاتی و چون عرقی متشق یا مسطح گردد و دم به سبب سیلان نماید و از ترش لدم عرضی خوانند
علی ای قسم که این علت با در خارج است در صورتیکه سیلان دم از خارج نمایان باشد و یا در داخل
که دم در آلات داخلی سیلان کند و سرلی نشود و یا اگر در بیخ لقی بر آکنده گردد که این نوع مورث
سکت است :

اما ذاتی او حاصل شود از سیلان دم عروق شریک بدون آنکه در بیخ آلات نقصان و علقی موجود باشد
و سبب و یا از زیاد قوه طبیعت و سجان دم است که این قسم *hemorrhage* است

با سبب ترش لدم قوی و یا از نقصان قوه طبیعت و رقت دم است که او را *hemorrhage* نامند
hemorrhage passive و نیز می ترش لدم یعنی سبب ترش لدم و یا در بیخ لقی بر آکنده گردد که این نوع مورث

نقصان حرارت و بعدت شدید و قوا در او می بینیم اما اسباب ترش لدم یعنی سوزن دم زیاد و بعضی از مورث
و اسکت *hemorrhage* و یا اثر ابویه غفنه و در آنست که سسته ضروری و امراض ترش و استعمال او در
مضعفه و محله مغز است :

اما علامات ترش لدم ذاتی این نوع ترش لدم در آنجه دم و ابدان قوی النسبه روز نماید و از علامت
اوست که ابتدا در آلاتی که این علت میجوید بروز کند بواسطه اجتماع دم در آنجا ثقلت پیدا کرد و باطن
عروق مغز و در آنها و بعضی متملی و عرضی گردد که در این هنگام بفاصله اندک زمانی دم جریان
یابد و پس از جریان دم علامات مذکوره معدوم شوند و باید دانست که چون خروج دم قلیل باشد
مضر طبیعت نگردد و بل مفید است بدین واسطه زیادتی از دفع دم که در اوست ولی چون بشدت و طول
مدت زیاد باشد مورث هزال و صرفت لون بدن و دوار و قشریره و غشی و بود اطراف و صغر بعض
بل مورث تشنج و بلاکت خواهد شد :

اما تشخیص و چه واضح است چون ترش لدم خارجی باشد ولی در صورت داخلی بودن و تشخیص بر
مفسر خواهد بود مگر بلا حظه و وقت زیاد در آلات و اعمال آنها که مفصیل ذکر خواهد شد
رفار و طول مدت ترش لدم ذاتی متفاوتست ولی عموما باید دانست که بسیار با بل عود و نکست
و عود او تیرکاهی بقاعده و دوره نمانند همچون بواسیر که در بعضی از اشخاص دیده شده که مانند
حیض زنان ماه بماه عارض میشود ولی اکثر دوره او مختلف و بدون نظام است :

بعضی از اوقات موضعی که سیلان دم معناد شده چون بجهتی از جهات سد سیلان شود طبیعت
تا چاردمی را که معناد با خارج اوست بموضع دیگر منصب نموده او را دفع کند مانند اسهال و دم بوی

و بطور رسیدن رگاف یافتند و این قسم سیلان *Thrombocytopenia* یعنی
قایم مقامی کونیده و هم دیده شده جراحات نرسنه چند که ماه و ماه دم از آنها سیلان کند و حیض بدان
سبب معدوم شود

انذار ترف الدم ذاتی تبا و دست از قرار قوت نزاج و ضعف و که در ترف الدم قوتی انذار نیکو است
زیرا که از خروج دم رفع سبب این علت شود چنانچه در صداع دموی شدید پس از هائین شدن
رگاف صداع زایل میگردد و بدین سبب است که گاهی در این علت نیز مخصوصا استقریح
دم میانیم و در ترف الدم ضعفی چون اگر نسبت قوت و قوت دم احتی و تقویت دم مشکل است
تخصیص چون مریض شود انذار اوروی به هیچ علتی در نزاج دم خوف تر از سیلان دم نیست
زیرا که از مشاهده مریض خروج دم را بیم و ترس بدو غلبه نموده علاماتی پیدا کرد که مشته شود و علامات
افراط خروج دم انذار بر طیب است که علامات مرض را از علامت است و هم و هم تمیز و در و نادی
این مرحله تبض است

اما علاج عمومی ترف الدم ذاتی چون ترف الدم قوتی باشد ابتدا باید تداویر و ادویه مقلد و هم علت
مذکوره را زایل ساخت ولی چون سیلان شدید شده از حد تجاوز نماید با دویه قابضه از خارج باید
قوات عروق را مسدود سازند تا سیلان شود و اگر ضعیفی است یا مقویات و قابضات
علاج فرمایند و در ترف الدم قوتی تا زمانیکه از حد تجاوز کرده نباید در سد علاج او بریند بلکه بگذارند تا خود
سد شود و چون سیلان شود از عهد و خروج دم براید با دوا را اعانت نمود بعضی ولی چون از حد بگذرد
و سیلان شدید باشد باید در علاج که شیدا تا آنکه قوی تجلیل تر و نوبه چون مریض را خوف زیاد باشد باید
اطلبه بارده و غمولات و مشروبات قابضه سیرده و ادویه جاذبه و مسدوده چون پاشویه و امثال آن
بجته انصراف دم بکار داشت بهین علاج جاریست در ترف الدم ضعفی و بدیهی است که استقریح
دم در ترف الدم ضعفی مریض بهتر است و چنانچه میتوان تقبیل دم کرد اگر هر انیمه بدین سهولت تقویت دم
ممکن بودی معاینه ترف الدم ضعفی بهم بطریق فوریت ممکن گردیدی ولی انوسوس که تقبیل او آسان
و فوری و تقویت آن بعسرت و تدریج است در این صورت بر طیب است که در ابتدا سعی طبع نموده
تا بتداویر و ادویه قابضه و گذاردن قویا پس دم را سد کرده پس از آن در تقویت نزاج کوشند
اما ترف الدم عرضی اسباب است انصداع و الشقاق و انقطاع عروق بواسطه ضربه و ضغطه و
جراحات و حرکات عینقه و سرطان و غایرها یا به این علت تواند خارجی و هم داخلی باشد
اما خارجی او نیز باشد یا خفیف است از اینجهت که سیلان دم با از شریان یا از عروق شعریه یا از وریدها
علامات اینها به اگر از شریان است دم سیال را و احمر و جهنده و منفصل است از قوه القاصیه
و اینها طیف قلبی است خصوصاً در هنگام خروج چون از عروق شعریه باشد دم بدون انفصال
جریان کند بطریق نشر چنانکه از ابریه چون از ورید باشد دم او اسود اللون و با جریان غیر منفصل بدون
چندکی و صوت است ولی این علامات بی فایده گردند چون هر نوع بهم متصل و ترکیب شوند
علامات عمومی ترف الدم عرضی خارجی به علامات سابقه ذکراند ولی بشدت و همگامیکه بق

عظمتی متصدع یا مجروح گردیده باشند یا که منتهی بهلاکت شود؛

اما انداز ترف آدم عرض منوط است بمرق و تری او چنانچه سیلان از شریان مخوف تر از ورید و عروق شریانیست
و سبب بگردن گرفتار با فوق یا بستن او و چون از عروق شریانیست جهت آن مخوف نیست زیرا که اکثر مجروحان خود اندازند
و چون از ورید باشد خوف او کمتر از شریان است بدلیل اینکه قوه دوران آنها کمتر است؛

ترف آدم وریدی شدت پذیرد و چون از ورید باشد در صورتیکه تقس متعسر شود و بالعکس در قوا تر تقس آند او باید در این
حالت در عمل مشاهده بشود که از زیاد فریاد نمودن مریض و قوا تر تقس او درم وریدی سرد میگردد؛

اما ترف آدم عرض داخلی اسباب اوست ضریه و ضغطه و کبر عظام که متصدع و منقطع نماید عروق را و چون این
در موضعی که عروق کثیر و عظیم دارد موجود بشود بسا که مورتش اوردسیم گردد و چون بموضعی وارد آید که عروق شریانی
زیاد باشد بواسطه انقباض دم در تحت جلد سواد می از خارج پیدا گردد که اکسیر

یعنی نتهای دم میت نامند چون در جوف یکی از آلات داخله منقب گشته سفار و متلی از خود پیدا نماید تشخیر متعسر
و انداز رویت زیرا که این دم گاه مجذب شود و گاهی مورتش درم یاریم یا اقسام دیاسیل گردد؛

و اما علاج ترف آدم عرض چون این علت از جلد عارضی است لهذا علاج او بر جراح است نه طبیب ولی عموما باید در
که در این مقام باید دانست او در مستطی از قبیل جذاب و مبرود و قابض باشد و علاوه بر فشار و بستن شریان با

سیدن او را بد در خود و بهم استعمال آهین مانده داد و بی انگاله؛ اما در دینه جذاب چون تار عنکبوت و تودوز و کج
و نشانشته و ذغال که اینها مستعمل اند بجهت سد در جراحات صفار و در سیلان دم از عروق شریانی که این ادویه
بسیارند اثبت آن و سر آما باقی مانده غلظت او و مانع آید از جریان؛ اما در دینه مبرود و قابض و مستدود

بیاشد که از استعمال آنها فرماست عروق جمع شده سردم کرده و باید محلول این ادویه را استعمال نمود از خارج بود
حصایه و از داخل بواسطه طایپویه؛

و تقیل و ایمنی آب سرد و یا حصایه سبزه تیر از جلد آنهاست؛
اما فشار یا اسباب مخصوصه سوادم بطوریکه

و یا با انگشت و یا بواسطه سرب یا جسم مخروطی باید استعمال است و این فشار را باید در دو آرد و یا تقریب بموضع
مجروح و باید بدان موضع که بیشه شریان مجروح باشد در شریان فشار از ما دون لازم است تا باید
دانست که فشار باید بمرق معلول رسد نه بالاتر مجاور او که بسا مورتش خا تقیر باشد زیرا که

فشار شش عینا بد رسیدن غذای آن عضو را و مورتش غان قریا میشود؛
و بستن شریان

علاج آخرین بیکو بر این اعمال است در شریان عظیم منقطع که یا از ان محل که شریان منقطع و یا مجروح شده
باشد بواسطه انیر گرفته و بر ریمان ببندند و یا از مافوق او که مبدء شریان است ولی بانجام رسانیدن
این منوط ببحر کمال است؛

و اما پیچیدن شریان بدو
خود این چهار در شریان جبوط است که پس از انصداع و یا انقطاع او را با بری کرشته قدری
پیش کشیده و بد در خود به پیچند و ازین عمل عشاء سومین شریان که عشاء داخلی صاحب

قبض و بطن است میکرد و تا آن شرابان مجتمع شده دم فسد کرده و
 اما استعمال این
 و اوده اکاله
 این عمل در بر اجزای حقیق بکار است که دست رسی بر او نباشد که
 این مقام بواسطه آن نافع و اوده اکاله دم نمایند
 فصل نهم در هنر و ماکرزی
 یعنی از دیاور شحات بدن بدان که باین اسم زبان اصطلاح نموده اند
 مطلقا بر هر علتی که علامات عامه و واضحه او از دیاور یکی از بر شحات بدن است بد تغییر نمایان مخصوص مانده
 از دیاور عرق که در رخیته الابدان مذکور است و امثال آن چون بعضی از اوقات این علت میتواند
 ورم موضعی باشد در این قسم نمودیم او را ابدانی و عرضی اما از دیاور ترشح ذاتی
 سبب است از دیاور توای آن عضو بدون ورم
 و از دیاور ترشح عرضی نتیجه نسج و یا عضو دیگر است
 این علت بمراسم بهر ساند

سبب آلات مثلا چون در ظاهر جلد بروز کند آفیدر
 یعنی از دیاور عرق نامند و در نسج ابتدای تحت جلد اس و عشاء محاط یعنی ذکام و در عشاء می خاوی
 قصیه اثری ترله و در حلقه و مالطس و در عشاء نامه استقا خراشه
 سبب این علت باختلاف نزع مختلف است ولی اکثر اوقات سبب او اثر برد خاوی و هوای مرطوبی است
 در جلد که بیان جهت مسامات عرق فسد شده و عرق قلیل یا معدوم گشته بواسطه بطن آلات
 میل به داخل نموده باعث علل مذکور شود
 از دیاور ترشح ذاتی چون سبب او حد و ش تغییر در آلات
 نیست از قبل ورم و امثال آن و تاثیر نیز در بدن نتواند نمود لهذا مایل آن نیست که مرض خوانند
 و منظور از این علت عرض است که سبب آن ورم باشد و آن تیر متفاوت است که در بعضی علامات
 عامه و موضعی هر دو عادت شوند در هر صورت یا آنچه مترشح میگردد در موضعی مجتمع شده و عمل آن عضو
 با عضو مجاور او را محتمل نماید چون در استقاء و با آنکه خارج شده و از زیادت خروج او قوی
 بدنی تحلیل رود چون در دیاور بیطی

اما علاج این علت منوط بر رفع سبب است که چون سبب
 بر دیاور و امثال او باشد بدن را از او محافظت فرمایند و اگر سمت همین دم است
 فصد فرسوده تا میل دم را از آن عضو منصرف کنند و بمسهلات و منفقات رجوع نمایند ولی چون
 هر یکی از اقسام این علل را علاجی است مخصوص لهذا بیان هر یک در فصل خواهد آمد چون ترله
 و استقاء شایع ترین از اقسام این علت اند لهذا بیان عمومی این دو علت را در اینجا علیهم
 ذکر میکنم

فصل نهم در کالای بعضی ترله

بدانکه ترله با اصطلاح اطبای فرنگ عبارتست از در باد و ریج طبعی هر قطعه از عشاء محاذی خواهد
 با ورم خواهد بدون ورم باشد چون در اکثر این امراض بواسطه شدت پذیردین صمی ایشانرا مساوی فصد
 لهذا ان

لذا آن عملی را می نزنند که بفرمانه قیورکاتازال *fièvre catarrhale* گویند تا میزدند

این علت بحد قیوم منقسم شود که هر یک بحسب موضع اسم مخصوص دارند مانند نزله غشاء مقصبیه الریه که نوزل خوری *bronchovale* یعنی از دیار ترشح بلغمی مقصبیه الریه نامند

در فصل سابق در بیان از دیار ترشحات بدنیه ذکر نمودیم که سبب این علت کماهی اثر بر دیار جری است بحسب و در نزله این سبب مخصوص است چنانچه در فصل بهار و بانیز بواسطه بغیر هوای نزله سستی و نزله غشاء مخاطی اشعا که میخورد و اشتغال است و نزله غشاء مخاطی مجلی که میخورد و جریان لغز است از موضع معهود شایعند
بسیار نادر است که مرضی دیگر مانند این مرض تواند سهولت فرزند کرد و در سلسل او واضح است بحد حجت اول که تمسک است رفع سبب داخلی او و دوم آنکه غشاء مخاطی چون ترشح طبیعی داخلی معنادار است لهذا بصورت بروز علت مذکوره که از دیار ترشح است این ترشح چندان موذی بود آن غشاء منت و از حجت معناد بودن بدو در سد قلع و رفع او بر نیاید لهذا من کرد

اما علاج عموما در اینجا باید از رفع سبب نمود چنانچه اگر اثر بر دیار جری است که علامات جلد را میزدند باید بواسطه پوشیدن لباس صوفی و لک ملایم و اهوویه عارده و حمام بخار و دونه معرقه بر رفع آن علت پرداخت در صورتیکه درم سمره او باشد باعث بروز علامات عارده دیدن شود باید استعمال کند و در مینه نمود خاصه ضد و پهن و استراحت و ماندن در فراش بعضی اوقات در فصل تاثیر بسیار این حمای نزله و بانی کرد و در اینجا نیز همان تدابیر کار است چون ماندن در فراش و نوشیدن دویه معتد و معرقه و امثال او که بتدریج بزودی رفع او خواهد شد

فصل هفتم

در میند و بیزی *Hydrophobia* یعنی استقامت

بدانکه استقامت عبارتست از انقضای ماییت دم و بیخ زنبوری و با در جوف غشاء مایه این علت یا از از دیار ترشح طبیعی و یا از انقضای قوه عروق جدا است که نتواند ترشح طبیعی را جذب کند و یا از فساد هر دو است یا از دیار ترشح در غشاء مایه یا از دیار قوه عروق است و یا از ورم خفنی که در او حاصل آید که این قسم استقامت را *activa* نامند یعنی قوتی و یا از فساد دوران دم است که ماییت او افزوده شده مشرک گردد که این قسم استقامت را *passiva* نامند یعنی ضعیف و یا آنکه علتی در قلب یا سده عروق عظیم او حاصل شده مانع آید دوران دم را و کیفیت نامشهر نوزل ماییت و مشرک گردد و این را احتقاع عصبی نامند و از اینجا معلوم کردیم که قسم اول زهیجان قوه جفا در غشاء مایه و قسم ثانی از انقضای آن قوه است در دم و قسمی دیگر از تغییرات جسمیه خود دم است
قسمی دیگر از استقامت بهیچ وجه شباهت بدین اقسام نداشته دارد و سبب و تغییر هر م کلیه است چنانچه در امراض کلیه ذکر خواهد شد

پس در اینصورت چه قدر بلدی ادراک کند کسیکه نخواهد او اسام استقامت را بدو الی و اخذ علاج کند
اما اسباب اینمرض از دیار قوه عروق غشاء مایه دیار ورم خفنی آن غشاء و دیار ریه آنرا می باشد که در اسباب و یا در دیار کماهی سبب و سده عروق میفایند است

اما علامات استقامتفاوت است از قرار که استقامت از انصباب مایه است دم و یا از تغییر آلات باشد علامت قسم اول
 پنج و تریل موضعی است که مایه در او منصب شده و آن تریل اقوامی باشد خمیری و چون آن علت در سنج
 زنبوری باشد پنج او محسوس است چون در غشا مایه باشد محسوس گردد ولی از عمل قرع صوت استقامت از او مسوح شود
 و چون مایه زیاد مجتمع گردد بواسطه ضعف که بالآلات مجاوره خود میزند عمل آن آلات محلی مانده در استقامت
 ضعیفی و در استقامت قویه بر طوبت و مایه ای است ساده ولی چون استقامی در می باشد بر طوبت
 مایه ای است که با ریم یا بر طوبت قوی تر از یک مخلوط است اما علامات استقامت از تغییر آلات باشد چون
 این علت بحسب آلات و موضع متفاوت است لهذا تفصیل او در استقامی هر یک از آلات در بحث جدا گانه
 ذکر خواهد شد چون سبب نمرض از زیاد قوه عمل آلات باشد جزئی است و تمیز داده میشود و گرا که اما سنج و عملی
 پیدا کرد ولی اگر سبب او شده احتیاج عروق است بواسطه عوارض او که نه از آن طبعش و حامی دانه
 علاوه آمان بدینگی تمیز داده خواهد شد

مرض

استقامی استقامت کاهی طبعیت قدری از آن رطوبت را بواسطه عروق لطیفاتی که جذب کرده باقی را
 بواسطه بول عرق و بر از دفع کند و این عمل در صورتی است که رطوبت متراکم نگردد و گردان عضو منصب نشود
 و کاهی این رطوبت خارج گردد بواسطه ثقبه که در آن عضو پیدا شده است خواه آن ثقبه مصنوعی خواه
 از عمل طبعیت حاصل گردد و کاهی از کثرت تغییر سنج آن آلات مرض مملک شود استقامی عرضی
 شایع تر از سایر اقسام و مهم خوف تر است

علاج عمومی بدانکه در استقامت نخستین رفع سبب و پس از آن دفع رطوبت مجتمعه است و جهت نقصان
 دادن رطوبت مستقی باید ترشحات طبعیه را از عروق و بول و بر از او این منظور حاصل کرد و در استقامت
 مدرات و معرفات و مسلمات و کاهی چاره نماند بخر عمل نزل یعنی عمل بد معروف و مهم کاهی فشار مساوی
 بعضی معلولانند چیدن نوار منقشت تا به نخند و چون رطوبت مستقی خارج و سبب زایل گردد طبعیت قوی
 میزانی با این عروق جذب و ترشح قرار دهد که مورث نکس علت مذکور گردد و بعضی از اوقات سبب استقامت
 مجهول کاهی معلوم و معالجه آن شکل ولی در هر صورت باید دست از علاج نکشد چنانکه اگر سبب استقامت
 بقیه و مهم است باید مسلمات و ضد و وجهی کار داشت خاصه ضد که هم واضح سبب و مهم مایه است در جذب
 مایه است و در صورتیکه سبب ضعف قوای بدینه باشد باید مقویات از قبیل املاح جدید و امثال و بکار داشت
 و چون سبب در قلب و کبد و کله باشد علاج متعبر است پس حقیقه استقامت را معالجه نیست مگر آنکه سبب ضعف
 قوای بدینه و یا اسباب معین دیگر باشد که رفع آنها سهل است و اقسام دیگر او اگر رفع شود بقوه طبعیت است
 نه از اثر دوا و علاج

سنگ عروق

فصل ششم

در تیرا اثری *menialmaka* یعنی اوجاع عصبیه

بدانکه وجع عصبی عبارتست از تغییر شدن حس عصب از بسا در مواضع او که خود در ظاهر بسیار زیاد قوه
 علیه و وجع شدید متصل یا منفصل و وجع از جمله علامات مخصوصه است که بروز میکند در مواضعیکه
 زوج نخیم و مهم و در هم از اعصاب دماغیه میفرسند و مهم در مواضع انفراس اعصاب خلفی نخاعی

اسباب این عمل ندرت شناخته شده اگر چه عوام او را از ازدیاد حس عصب دانند ولی سبب ازدیاد حس معلوم نیست و بعضی قسدر مفهوم شده که تغییرات هوای غیر الفسائید در اعراض عصبه مؤثرند یا اثر مرض در سوان شايع تر از رجال است و هوای مردابی موجب حادث قستی از اوجاع عصبه متفصله است که همچون ماده مرض نفس در باطنم می تواند فوراً حسدوم شود و انتقال آنها شدید مرض عصبی گردد و همچون مرض عصبی بمعرفه عصب حرکت کند ولی چون علاج پسند و در وقت بیکر است لهذا این اشتباه را چندان مضرت است اسباب مذکوره مورث مرض مذکور می شوند و آنکه اغلب اوقات تغییر در جرم عصب حادث آید که اسبابی چند چون ضربه و حفظه که هم متغیر سازد جرم عصب و هم مورث وجع و تغییر عمل گردند علامت عامه و مشخصه در این امراض وجع است و این وجع بعضی اوقات عاصه و گاهی مقطع و اکثر اوقات شدید است با رجعت متواتر و گاهی آن موضعی بلکه وجع ابتدا از او بروز میکند مرض نسبت تواند بعد در صورتیکه وجع در استخوانی عصب باشد برانگیزه است و همان احساس شود که جمیع آلات موجود در صورتیکه وجع بسیار شدید باشد اغلب اوقات آنس جزئی در موضع علت پیدا کند و عملی از اعمال آن عضو محتمل شود مانند حرکت و ترشح و چون وجع شدیدی حادث گردد بنا که سورت ورم شود که در آنوقت وجع عصبی می توان گفت بل ورمی است با وجع عصبی اگر چه این وجع عصبی مهلک نیست ولی چون وجع شدیدی عارض گردد اشتباه دیده شده که بعضی خود را هلاک سازد

اما العلاج عموماً اگر چه دوا می شهورد و این مرض زیاد است ولی می توان سببها را نمود که حقیقه دوائی مخصوص از رو و عموماً باید ابتدا استعمال دویه مسکنه گوشه مانند اصفه و مراجم و دهنات مخدره و چون از آنها استفاده نمود حاصل نکرده باید شمع ذرا بچ پخته بکار داشت و پس از هر بیتی که شمع را عوض میکنند یکسالی جایگزین کنند استات دومرهن *Acetate du Morphine* دوز در زمانه و نیز در شدت وجع حجات و وضع علق مفید است و از داخل دویه ضد تشنجی چون فوواکسید و *Trink Bayde de zinc* خوب میون ولی اکثر اوقات معالجات موضعه مؤثر تواند و نیز استعمال موضعی و داخلی جوهر سقر نیز قرار که عصب در میان ششم از فقره دوم از کشارسیم از فصل سیم از باب اول از مقاله دوم مفصل ذکر میشود و میتامین و اکونیتاک طور *Acupuncture* و رساندن قوه چرخ الماس و وضع کوزه و قطع عصب مفید است و در صورتیکه وجع متفصل و بدوره بود بهترین دویه گفته است

فصل پنجم

در مبرطوفی *Hypertrophie* یعنی ازدیاد قوت شمه اعضا در اینجا کفکوها تمام از حجم و منجم شدن التي از آلات یا احشایها یا قطعه از آنها بدون آنکه در هیچ آلات بیشتر و بکر میوید باشد و این علت نیست سواى قبول نمودن الت زیاد از آنچه ملائق و شایسته تغذیه او است و این ضحاست و نظری عضلات اشخاص سهلان نیست که از زیاد قوه شمه طبیعی و چون این حالت از حد گذرد غیر طبیعی شود ولی تمیز این طبیعی و غیر طبیعی او متعسر خواهد بود زیرا از زیاد قوه شمه از این قرار است که چون جزئی باشد بدن واسطه عضو عادت تغذیه زیاد نموده سوخته غذای زیاد اخذ نمایند دیگر آنکه چون هیچ آن آلات بواسطه ازدیاد تغذیه متواتر حجم مسکود رسا که قسمی مفروشه در خود را فاسد کرده و با بقی او حجم گردد

بعضی فکر سوزان مذکور در اینجا مطلبه از فصل پنجم

مذکور در مطلبه از فصل پنجم

در صفحه ۱۴

دیگر بواسطه کثرت حجم که صورت شغفه بالاست مجاوره خویش است عمل کی از آن آثار محتمل نماید و علاج درین علت نیست مگر آنکه تداوم بر لایحه مخصوصه این علت را زایل نمایند و چون مرض بقاوتت از قرار آلات لهذا در تعریف امراض در آلت بخصوص ذکر از ویاد قوتت همیشه او را خواستیم نمود

فصل دوم

صدیان آنتی *Stonie* که هم آنتینی *Antonie* نامند
یعنی نقصان حس که عبارت از ضعف قوای حواسه است در این علت عمومی و یا موضعی است عمومی و نیز با ذاتی و یا عرضی است

اما اسباب قسم ذاتی او مزاج لطیفی و زدنست سته ضروریه و قلت دم و سن زیاد است بدون آنکه تغییر آتی مخصوص هویدا باشد اسباب عرضی او یا علامت مرض و یا نتیجه اوست چون در مرض سل و محرقة و امثال او

تمیز آنجا از یکدیگر لازم است زیرا که چون ذاتی باشد باید بواسطه ادویه مقویه و محرکه علاج نمایند و چون عرضی است این ادویه را نفی ببل ضرر خواهد نمود لهذا باید سبب و را از آنکه کرد

اما موضعی او اکثر نتیجه از زیاد قوت عمل آلات است مانند آنکه نشی و حرکت و ریاضت با قاعده زیاد میکند عمل قیامی بدینه را و همین نوع چون از حد اعتدال تجاوز نماید باعث ضعف گردد خواه این حرکت عمومی و خواه مخصوص یک عضو بود مثلا در اعمالی که بواسطه چشم است مانند حکاکی و کتابت چون در این اعمال افراط زیاد کنند باعث ضعف باصره گردد و همچنین جماع باعث سستی مکر و ضعف باه است و تاثير نقصان حواسه باثر همچنان و ثورانست بدین نوع که نتیجه هر دو علت اختلال عمل آلات است چنانچه معده متورم یا ضعف غذا را قبول یا تسخیل تواند نمود

این علت مانند میجان و ثوران دموی و عصبی و زرف الدمی و حس قندقی و ترشخی است از زوار که اثر در دم عصب یا در تغذیه یا در ترشحات بدینه نماید و معلوم است که اثر او در دم سبب قلت دم کلریه *emphyle* او در عصب سبب استرخا و در عروق سبب زرف الدم عرضی و در تغذیه سبب نزال بین و با آلات او خواهد شد در هر صورت باید تمیز داد که اینجالت غیر طبیعی سبب یا نتیجه آن امراض است و این نیز بعضی اناوقات زیاد معسر است

علاج چون اکثر نخستین سبب این علت همچنان و ثوران است لهذا باید احتیاط کامل مرعی داشت تا آنکه بواسطه مقویات که رسیدارند میجان و ثوران معاودت نماید چنانچه ضعف معده را که سبب او میجان و ثوران نباشد بواسطه مقویات علاج توان کرد ولی در صورتیکه ورم خفیفی در او موجود است مقویات مضر گردند لهذا علاج در نخستین سبب و رفع او است در شناختن سبب این علت باید سعی و تمام زیاد نمود تا علاج او مستحسن افتد و از هر درجه در جمع امراض معرفت سبب و تشخیص امراض شرط اول است ولی در این علت در نخستین سبب بالنسبه بسیار امراض الزم است که بدون معرفت و علاج لایق ممکن نخواهد

فصل یازدهم

در اطروقی *encephalica* یعنی نقصان قوه نامیه

این علت یا عالم است و یا مخصوص عام و بنزاع تمام اعضاست و سبب نیست سوای علل آلات تغذیه چون امراض مزمنه مسنده و امعاء و هم بعضی اوقات امراض مزاجی و مرض کسب دوریه سبب و گردنده آنها مخصوص او که بنزاع کلی از آلات است چنانست که جمیع اعضا سالم و بعضی اعضا متغیر و لاغر شود؛ سبب و نقصان و تقلیل حرکت و فشار متصل و یا علیش شدن شریان و یا عصب موضع موقوف است و هم ورم مزمن سبب و می تواند بود و چون این علت مرض اصلی نیست بل شیخه امراض است لهذا علاج اینست مگر معالجه مرض اصلی و رفع سبب که در بنزاع هر آلتی مخصوصی گرا و خواهد شد؛

فصل دوازدهم

در باره البری سبب سینه منجمه یعنی استرخاء

استرخاء عبارت است از نقصان یا عدم قوه انقباضیه عضلات با تغییر یا بدون تغییر قوه حساسه و چون معطلی قوت محرکه و حساسه بدن دماغ و نخاع اندک بواسطه عصب خودشان این قوت را با اعضا رسانند لهذا استرخاء حادث نگردد مگر در علل یکی از این آلات اگر چه می تواند علل عصب جمجمه ای عظیم نیز موزن استرخاء گردد ولی چون تمیز علل او بواسطه آنکه در عمق اعضاست مشکل است و هم در تشریح نکته لطافت متعسر و چون یکی از شعبه و اگر علیل شود بواسطه کثرت و اتصال شعب شان یکدیگر را نگلیون دیگری می تواند عمل او را بجا بیاورد مانند نبات نمودن یکی از شعب شریان مرشبه دیگر در صورت انقطاع او لهذا تا بحال استرخاء که سبب و علل آنها بود پیدا نشده و اگر یکی عصب جمجمه ای علیل شود بواسطه ربط دماغ مرضی از ناکت ظهور خواهد رسید چون سگته و فوری؛

پس معلوم شد که استرخاء حادث نگردد مگر بقلیل شدن قوه آلتی که محکوم باشد حکم دماغ و نخاع که اینسارا آلات نفسانیه نامند اگر چه استرخاء در آلات تغذیه هم حادث میگرد ولی این قسم را نیز از استرخاء عصبی دانیم که از دماغ و یا نخاع بدو و یا عصب جمجمه ای عظیم رسیده؛ از جمله تغییراتی که بواسطه او استرخاء پیدا میگرد ورم مزمن دماغ و نخاع و عصب آنهاست و شیخه اوست ریزی شدن و تهج و سرطان و تفرق اتصال جرم انقباض؛

علل استرخاء بحسب دماغ و نخاع و عصب و درجه متفاوتست و چون اعمال دماغی زائد علم فیزی لوز بیان نمودیم و معرفت بر او بهم رسیده لهذا سبب استرخاء را با آسانی میتوان فهمید؛ استرخاء نیک سبب او عقل دماغی باشد؛ چون دماغ نمیدانند کثرت و شعور و فطانت و ادراک و احساس است لهذا نقصان این صفات نیست مگر بواسطه علت دماغیه و چون دماغ را قسمتی جداست که هر کدام را عمل مخصوصی است لهذا می تواند تک عمل از او با نفراده نقصان یابد یا آنکه عمل دیگر او بحالت طبیعیه باقی باشد؛ در علل دماغیه قوه که زود می تواند متاثر شود قوت حرکت و حس است و اکثر اوقات همین دو قوت علیل شوند بدون آنکه در جو اسطرطه و باطنه تاثیری هویدا گردد؛

عدم حرکت را فرنگیان بازا البری سبب سینه منجمه نامند یعنی استرخاء و عدم حس را استتری کونیه یعنی خدره؛ در استرخاء اغلب اوقات خدره موجود است ولی خدره بسیار ندرت اتفاق می افتد که بدون استرخاء باشد؛

و دیگر بواسطه کثرت لحم که صورت منقبضه بالآلات مجاوره خویش است عمل کمی از آن آلات را محض نماید و علاج درین علت نیست مگر آنکه بتدبیر لایقه مخصوصه این علت را از این غایت بردارند و چون مرض بقاوتست از قرار آلات بعد در تعریف امراض در آلت بخصوص ذکر از یاد قوت تمیذ او را خواهد بود

فصل دوم

در میان آنتی *Antonie* که هم آنتینی *Antoine* نامند یعنی نقصان تن که عبارت از ضعف قوای حسیه است بدین علت عمومی و یا موضعی است عمومی و نیز ذاتی و یا عرضی است

اما اسباب قسم ذاتی او مزاج بلعنی وراثت است ضروریه و قلت دم و سن زیاد است بدون آنکه تغییر آلتی مخصوص به وجود باشد اسباب عرضی او یا علامت مرض و یا نتیجه اوست چون در مرض سر و حرقت و امثال او

تمیز آنجا از یکدیگر لازم است زیرا که چون ذاتی باشد باید بواسطه ادویه مقویه و محرکه علاج نماید و چون عرضی است این ادویه را نفی ببل ضرر خواهند نمود لهذا باید سبب او را از آله کرد

اما در صفتی او اگر نتیجه از یاد قوت عمل آلات است مانند آنکه منشی و حرکت و ریاضت با قاعده زیاد میکند عمل قوای بدینه را و همین نوع چون از حد اعتدال تجاوز نماید باعث ضعف گردد خواه این حرکت عمومی و خواه مخصوص یک عضو بود مثلاً در اعمالی که بواسطه چشم است مانند حکاکی و کتابت چون در این اعمال افراط زیاد کنند باعث ضعف باضره گردد و همچنین جماع باعث سستی مکر و ضعف باه است و تاثير نقصان حسیه باثر همچنان و ثورانست بدین نوع که نتیجه هر دو علت احتمال عمل آلات چنانچه معده تورم یا ضعف غذا را قبول یا تسخیر تواند نمود

این علت مانند همچنان و ثوران دموی و عصبی و زرف الدمی و حس قندی و ترشخی است از هر دو که اثر در دم عصب یا در تغذیه یا در ترشحات بدینه نماید و معلوم است که اثر او در دم سبب قلت دم کلر است و در عصب سبب استرخاء و در عروق سبب زرف الدم عرضی و در تغذیه سبب نزال بدن و با آلات او خواهد شد در هر صورت باید تمیز داد که اینجالت غیر طبیعی سبب یا نتیجه آن امراض است و این بعضی از اوقات زیاد متعارف است

علاج چون اکثر نخستین سبب این علت همچنان و ثوران است لهذا باید استحتیاط کامل مرعی داشت تا آنکه بواسطه مقویاتیکه بکار میسرند همچنان و ثوران معاودت نماید چنانچه ضعف معده را که سبب او همچنان و ثوران نباشد بواسطه مقویات علاج توان کرد ولی در صورتیکه در دم خفیفی در او موجود است مقویات مضر گردند لهذا علاج نخستین سبب و رفع اوست در شناختن سبب این علت باید سعی و استتمام زیاد نمود تا علاج او مستحسن باشد و از هر چه در جمیع امراض معرفت سبب و تشخیص امراض شرط اول است ولی در این علت دانستن سبب بالنسبه بسیار امراض لازم است که بدون معرفت و علاج لایق ممکن نخواهد بود

فصل یازدهم

در اطروقی *Encephalitis* یعنی نقصان قوه نامیه

این علت یا عام است و یا مخصوص عام و بنابر تمام اعضاست و سبب و علت سوا می علل آلات تغذیه چون امراض مزمنه معنده و امعاء و بهم بعضی اوقات امراض مزاجی و مرض کسب دوره سبب و گردن و غیره یا مخصوص او که بنابر کلی از آلات است خاست که جمیع اعضاء سالم و یکپسور اینج متغیر و لاغر شود و اسباب و نقصان و تقطیل حرکت و فشار متصل و یا علیین شدن شریان و یا عصب موضع مؤلف است و هم ورم مزمن سبب و می تواند بود و چون این علت مرض اصلی نیست بل مشبه امراض است لهذا علاج اینست مگر معالجه مرض اصلی و رفع سبب که در بنابر هر التي مخصوصی که او خواهد شد

فصل در ازدهم

در باره نیزی سبب استرخاء یعنی استرخاء

استرخاء عبارت است از نقصان یا عدم قوه انقباضیه عضلات با تغییر یا بدون تغییر قوه حساسه و چون معطلی قوت محرکه و حساسه بدن دماغ و نخاع اندک بواسطه عصب خودشان این قوت را با اعضاء رسانند لهذا استرخاء حادث گردد و در علیل یکی از این آلات اگر چه می تواند علیل عصب مجبوری عظیم تر موزن استرخاء گردد ولی چون تیز علیل او بواسطه آنکه در عرق اعضاء متکثر است و هم در تشریح تحت لطافت متغیر و چون یکی از شعبه و اگر علیل شود بواسطه کثرت و اتصال شعبه شان یکدیگر کاخکون دیگری می تواند عمل او را بجا بیاورد و مانند نبات نمودن یکی از شعبه شریان مرشبه دیگر در صورت انقطاع او لهذا تا بحال استرخاء که سبب و علیل آنها بود پیدا شده و اگر یکی عصب مجبوری علیل شود بواسطه ربط دماغ مرضی با کت لبطوبه خواهد رسید چون سگته و فوری

پس معلوم شد که استرخاء حادث گردد و تقطیل شدن قوه التي که محکوم باشد حکم دماغ و نخاع که اینها را آلات نفسانیه نامند اگر چه استرخاء در آلات تغذیه هم حادث میگردد ولی این قسم را نیز از استرخاء عصبی دانیم که از دماغ و یا نخاع بدو یا عصب مجبوری عظیم رسیده و از جمله غیره آنکه بواسطه او استرخاء پیدا میگردد ورم مزمن دماغ و نخاع و عصب آنهاست و مشبه اوست ری می شدن و تهج و سرطان و تفرق اتصال حرم الحفا

علامات استرخاء بحسب دماغ و نخاع و عصب و درجه متفاوت و چون اعمال دماغی را در علم فیزی کوش بیان نمودیم و معرفت بر او بهم رسید لهذا سبب استرخاء را با آسانی میتوان فهمید استرخاء تا سبب او علیل دماغ باشد چون دماغ مبداء ذکاوت و شعور و فطانت و ادراک و احساس است لهذا نقصان این صفات منت کمر بواسطه علت دماغیه و چون دماغ را قسمتی خد است که هر کدام را عمل مخصوصی است لهذا می تواند یک عمل از او با نقراده نقصان یابد اما آنکه عمل دیگر او بحالت طبیعیه باقی باشد و در علیل دماغیه قوه که زود می تواند متاثر شود قوت حرکت و حس است و اکثر اوقات همین دو قوت علیل شوند بدون آنکه در حواس ظاهره و باطنیه تا شیری هویدا گردد

عدم حرکت را فزونیان با از الیری سبب استرخاء نامند یعنی استرخاء و عدم حس را استنزی می گویند که کونند یعنی خدر و در استرخاء اغلب اوقات خدر موجود است ولی خدر بسیار ندرت اتفاق می افتد که بدون استرخاء باشد

استرخانیکه سبب او علل نخاع است پدید آنکه قوای حسیه ظاهره و باطنه را نخاع بر طبقی نیست لهذا در علل نخاع تغییر
 حواس حسیه حادث نگردد و مباشرت ظاهره امراض نخاع اکثر عدم حس و یا عدم حرکت است که حادث
 میگردد در آنکه که مادون موضع معلولی است و هر چه موضع معلول بالاتر خطر او بیشتر است بواسطه آنکه
 آلات کثیره مسترخ می شوند زیادتی خطر در استرخا نخاعی بواسطه آنست که موضع معلول نخاع اگر چه کوچک
 ولی مرض او کلی است زیرا که نخاع را قسمتی مانند دماغ نیست که اگر یک قوه او علیل شود قوت
 دیگر باقی باشد.

استرخانیکه سبب او علل عصب است: این نوع استرخا را خطری نیست زیرا که مسترخ میگردند و اگر آلتی که آن
 عصب در او مفروض است و هر چه عظیم و نشیب تر است علت او نیز طولانی تر باشد و تفصیلات هر یک
 در امراض مخصوصه دماغ و نخاع و عصب بیان خواهد شد.

استرخانیکه سبب او علل دماغ و نخاع و عصب نباشد: عبارت از استرخالی است که حادث میگردد
 بدون تغییر در حرم دماغ و نخاع و عصب و شاید تغییر موجود بود که فهم ما بدو نرسد.
 این علل اکثر ذاتی است و عرضی نیست چنانچه در بعضی از امراض عصبیه اتفاق می افتد مثل سرع و در استرخا
 که برخی اورا می توانند و بعضی مجذوب و قطب دو اصل می مانند و در قویج سرلی: تفاوت کلی با استرخا
 دماغی و نخاعی دارد و اینکه اکثر طولانی نیست و انداز او روی بنود و در این علل نیز گاهی حس و گاهی حرکت
 و هم گاهی حس و حرکت هر دو نقصان می یابد.

علاج عمومی: باید دانست که در استرخا عصبی گاهی طب چندان قادر نیست که رفع او کند زیرا که معالجه رفع
 سبب است و اکثر سبب او مخفی است و هم گاهی سبب تغییر دماغی است و در اینصورت و در احوال صحت
 توان آورد ولی بر طب اکثر تکلیفی نیست مگر معالجه از قرار اشارات: و در صورتیکه احتمال باشد که سبب رفع
 شده است باید رفع عوارض نمود بواسطه ادویه مخصوصه چون کولر و سترکنین *strychnine*
 و سکلرگوبین *scople ergote* یعنی قسمی از گندم زرد که ترکی چدار خوانند و قوت چرخ
 الماس و شمع ذرا بچ و مرهم قنقره *snoprene* و بعضی ذرا بچ و دماغ و نوشش.
 در استرخا ذاتی نیز همین ادویه کار است ولی باید از قرار سبب در زمین ضمنی در حالات عصبیه عادتاً
 تغییر ادویه سمیت سرلی را زایل نمود.

فصل سیزدهم

در کاکرن *Gangrene* یعنی فاقرا یا:

این مرض عبارت است از قوت حیوة عضوی که بدان جهت نوح اورسیم و متلاشی شده فانی گردد و
 موضع اسم این علت مختلف شود چنانچه اسکار *scarie* یعنی فاقرای سطحی گویند در صورتیکه
 این علت در سطح ظاهر موضعی پدید گردد و بر وجه نمودن چون فلس قنوه یا سیاه رنگ زایل شود و
 او با احتراق از آتش یا از ادویه کاله و یا بواسطه انعدام قوت حیات در موضع از فشار متوالی چون خواب
 یک جهت در امراض عفونی مانند مجرّمه و امثال آن: و کاکرن *Gangrene* یعنی فاقرا
 حقیقی خوانند در صورتیکه نیم آن عضو علی الدوام فروده شود و سیاهیل *phacite* یعنی

موت عفتو کوند در صورتیکه قوه حيوه عضوی بالمره زایل شده باشد بوجهیکه جميع آلات آن عضو از دست
وصله رسم شوند

اسباب مهمه فالترايا اگر چه مجرد و حصر است ولی عموماً از سه قسم خارج نیست اول اسباب نفعه دوران
دم و ورود قوه عصبیه بدان موضع دوم اسباب بادی چون ورود ضرب و ضغط و حر و سرد مفرط و غیره
اسباب مادی چون خوردن سم الفار و امثال او و علاوه بر این اسباب اسباب محصله و مستعد کننده
نورند چون سن زیاد و هم غم پنهانیت و زحمت و ریخ مفرط و کسالت و مشقت قوای بدین و استقامت نیمی
نیز ورم از جمله اسباب کثیر الوقوع فالترايا است که بواسطه شدت ورم و یا بواسطه آنکه موضع متورم مانع
دوران دم و ورود قوه عصبیه شده فالترايا یافت میشود
اینجا فالترايا بدو قسم مشتم میشود داخلی و خارجی از قراریکه در عمق بدن و پنهان بود یا آنکه در خارج اعضاء
و ظاهراً باشد

داخلی و اغلب در معده و امعاء و سائر اجزای است و اکثر شیخ ورم حاد حقیقی است که از شرب سموم اکناله
بطور رسیده و اگر چه اکل سموم میتواند فوراً مورث فالترايا شده بلکه کرداندولی تشخیص او بسیار
متعسر است زیرا که بجای علامات و عوارض شدید چون وجع و امثال او بالعکس وجع فانی شود و
بدین جهت احتمال کلی در حدوث فالترايا میتوان داد و در ورم شدید امعاء در صورتیکه عوارض او فوراً
معدوم شوند و یکی از علامات داله بر او است صغر نبض و اگر چه بر نفس از عدم این عوارض خوشحال است ولی
طیب باید مخوف باشد

فالترايای خارجی نیست اکثر شیخ ورم است چنانچه در او رام شدید بقته وجع و عوارض او تسکین یافته
و آس و تمدد او بر طرف شده فریب دهد بر نفس را و فالترايا بطور رسیده

در صورتیکه سبب فالترايا منجم دوران دم باشد چون در ستن شریان عظیمه ابتدا آن عضو سرد شده
بغض کرد و بتدریج لکه های اصفرو اسود در او دید آمد و متفرج شده فالترايا حادث شود ولی همیشه در ستن
شرایین این علت حادث نشود زیرا که چون شریانی را به بند شعب صغیره او حجم تر کرد تا دم در اینجا
زیادتر آید و غذای عضو برابر سازد و چون از ابتدا عضو گرم بوشانند از ورو این آفت امن بود
حدوث فالترايا از ضرب بدن جهت است که ضرب بر عضوی چون وارد آید بواسطه ضغطه که بشریان آن
عضو میرسد آن شریان از عمل خود باز مانده غذا بعضو نرسد لکن از موجب حدوث فالترايا شود
اما حدوث او از اثر سموم چون سموم متلاشی میکند از جزئی عضو را لکن مورث این علت شوند و اتفاقاً
این نوع فالترايا با انواع دیگر است که در این قسم چندان عفتونست موجود است

انسانست حصه ای از ورودت آن است که عمل برودت تکلیف است که در ابتدا دم را منجم نموده و پس از
یقین شدن آن بواسطه فساد شر فالترايا بطور رسیده فالترايا بتدریج از دیار پذیرد هم از سبب سطح و هم
از سبب عمق آنکه بر سردی منجم میسر آید و بواسطه قوت حیاتی که در آن تنج است
که بر نوزاد رسیده و حاکم کننده اطراف موضع را به سردی مابین عضوی و سمیت پدید آید و این صدمه فالترايا
طاندن در آن است *venas & demeratur* یعنی خط حصاری نامند و تا اینجدا حاصل کرد

غانقرا یا علی الذوام از دیامی بذر و سحر بهلاک میگردند
این علت در هر صورت از امراض زود است زیرا که اگر فی نفسه مهلک نباشد جراحات شدید حاصل
کنند که التئام بسیار متعسر باشد

علاج در اینجا دو اشاره است اول محدود کردن غانقرا یا دوم قلع اثر او از بدن به هم بعضی اوقات
طبیب میتواند مانع گردد بر وز غانقرا یا را در ورم بدین نوع که در ابتدا بواسطه زلو و فصد کمر و ضامات
که صورت ورم کند چون بیخ از فشردن چسبیده باشد بشکافد و چون سبب منع دوران دم بود علاج
او کوشد و بواسطه ضامات و تدابیر حرارت عضو را جعت دهد

در بعضی اوقات بواسطه آتش و ادویه اکاله میتوان سبب غانقرا یا را زایل نمود در غانقرا یا نیکه سبب او
تأثیر رودت باشد با حیات کامل میتوان اعضای متکافذ را بحالت طبیعی آورد چون سبب ضربه
شدید باشد ممکن است منع بروز غانقرا یا و هم چاره بنود مگر قطع آن عضو

چون غانقرا یا بطور رسید در صورتیکه حی شدید است طلای بلعبات و چون حی بنود طلای باب است
کنه کنه و بعضین کافور و کلرد و سودیوم *Chlorure de Sodium* یا مطبوخ ادویه معطره
و مشروب است حامضه و معطره چون نعناع و پودنه و مطبوخ پوست کنه کنه و کافور و پس از زوال سوخ فاسد
جراحات را بقاعده جراحی باید معالجه نمود

فصل چهارم در غم

در نوز *Neurales* یعنی تغییر اعمال عصبه

بدانکه نوز عبارتست از تغییر شدن قوت عصب بدون تغییر ظاهری در جرم او و همراه است با تغییر
اعمال بدنه این علت را ذلت او مفرد خوانند و صورتیکه تغییر مزجی نمایان نیست این قسم را ساذجه نیز
نامیده اند و گاهی از اوقات میجو مرض است و در اینصورت علت را عرضی خوانند چون اعصاب
در جمیع آلات بدن مفروشند لهذا این امر می تواند در جمیع اعضا دیده گردد سبب آنکه نوز *Neurales*
و نورالژی *Neuralgie* را از یکدیگر فرق گذاریم اگر چه هر دو از امراض عصبه اند این
که در نورالژی *Neuralgie* وجهی است مخصوص که از علامات حادث است او است
و در نوز *Neurales* اگر چه گاهی وجه همراه است ولی از علامات مخصوص لازم او نبود چون
این مرض اقسام چند است و در هر موضعی نوع مخصوصی بروز میکند و علامات او بقدری است که بطور
عموم بیان آنها را میتوان نمود لهذا از منقسم کردیم تغییر عصبی آلات نفسانیه و تغییر عصبی آلات تغذیه
و تغییر عصبی آلات تناسل

بن علت بدرجات مختلفه بروز کند بدین نوع که بعضی از اوقات ملایم و خفیف و سریع الزوال
و گاهی شدید و طولانی است و هم بعضی از اوقات با وجع داخلی و برخی از اوقات دیگر با وجع
و بعضی از اوقات بدون وجع و همچنین بنوع منظم یا غیر منظم یا غیر متواتر است ولی اکثر بدون وجع
بود و در هیچ قسم از آنها حی مواضعت ننماید که در صورت ترکیب او بمرض دیگر چون این علت را
تغییر اعمال شدید و فوریت همچون در صرع و در اشتقاق رحم لهذا مقدماتی معالجه و کانی که مرض

نورالژی عبارتست از تغییر در اعمال عصبه

ندیده اند آن حالت را مرض شدید دانند و حال که بزودی آن حالت فانی خواهد شد زیرا که غیر جرمی
اورا همراه نیست بلکه تغییر حالتی است؛ چون مذکور نمودیم که علت را خوبی نیست باید تراستثنای نام قسطنق
النفس عصبانی و دوبا و لذوع کلب الکلب که با همگت کردند و چون عرض باشد تینه محل خطر است
از قرار زکات و لطافت عضو؛

اما اسباب این مرض چون اسباب نورالژی *Nervalgie* است بعلاوه بکاری و نشستن
زیاد و مذاکره و شنیدن حکایات عشق آمیز و تغییرات نفسانیه از هر نوع که باشد چون خوشحالی و سرور و بهم و غم
مفراط که مستعد میازند مزاج را بحد و شایین علت در او؛

علاج بطریق عموم در این مرض سه نوع از تدریج بکار است اول تدریج حفظ صحیح دویم نصیحت و تسلی دادن و سیم
بکار داشتن ادویه مخصوصه؛

اما تدریج اول؛ بقانون وقاعده بودن سسته ضروری است چون اکل و شرب بقانون و بوقت معین
و حفظ کردن مریض از اغییر و غضب و ترغیب نمودن او را بر ریاضت و رکوب معتدل و بودن در ایوب معتدل
چون هوای سرد و کوهستانات و تلبس لباس لایق؛

اما تدریج دوم حاصل شود از مشغول نمودن مریض با شغلی همچون مشق حسابیه هندسه و تسلی دادن اشخاص کامل
و نصیحت اشخاص معتبر او را؛

اما استعمال ادویه بهترین آنها ادویه قشجیه و منفرحات و بعضی اوقات مخدرات و استحمام و آبن است
این ادویه بکار است در صورتیکه مرض ذاتی بود و چون عرض باشد علاج منوط است باز الی سبب در رفع
مرض اصلی و گاهی در نتوان سبب این مرض علت رجمیه است و در این مطلب باید زیاد در وقت مرضی داشت
ریز که مرض رفع نیست کرد تا علت رجمیه برفع نشود؛

فصل پنجم در بیماری

در کانه *Cancer* یعنی سرطان؛

بدان که سرطان عبارتست از مرضی که چون در آلتی هویدا شود سنج آن عضو را فاسد کرده ماده در او هویدا کرد
که اطراف خود را خوردند بدینجرح برجم و وسعت او بیفزاید و مانع آن شود که مگر بواسطه اشیا محرمه و اگالا
و قطع نمودن آن اگر از این اعمال نسیه اکثر اوقات تا شکر کلی بطور غیر سده؛ اکثر اطباء فی زمان کونین
که این مرض را تعریف عمومی کلی نیست لهذا بر ما تعریفی مانده که اگر آنکه بگوئیم این مرض نیست مگر حصول تغییر
مخصوص در قوه تغذیه آن عضو؛ این علت بر دو نوع است؛

نوع اول را می نامند سکیروس *Sclerosis* که معنی تحت اللفظی او کرم است ولی ما اصطلاح
طبی سرطان یعنی است و او عبارتست از سرطان که ماده او شیه شیم غریب است که در وقت بردن نامند
هند و این ضد کذب بازنگرید و باطن و سلسل شود از اتصال ایام با یکدیگر از مرکز با طرف مستغرق جسمی
شیه در وسط این ایام مستغرق است؛

نوع دوم سرطان آنفالیس *Encephaloid* یعنی مخی است و او عبارتست از سرطانیک
ماده او شیه باشد بحجم شجاع یا شیح و خوباض لون و کثرت عروق شریره در آن؛ بعلاوه این دو نوع بعضی

صلابت
بشع

از طبها بدو نوع دیگر سرطان قائلند که حدوث او کمتر از دو نوع اولست که یکی اینگونه *Linn colloide* یعنی سرطان سریشی و دیگر را میخوانند *Linn melanique* یعنی سرطان اسود خوار
 اما سرطان سریشی ماده او شیشه است بزرگتر است و سرطان اسود که حدوث اتفاقیت ماده او کاهی صلب
 و کاهی لین و یک قطعه و یا بقطعات متعده است باز که سیاه که سبب او نیست مگر اجتماع دم قاهر
 در او و معمولا سرطان یا بنوع آماس و منج و یا بنوع تقرح است به تدریج سرطان از امتیازات مختلفه است از قرار
 حجم و صلابت و هیئت که بعضی از اوقات مانند تالیس نمایان شود که تا چند سال باقی بماند بدون آنکه
 حجم او افزوده شود و بعضی از اوقات ورم عظیمی است که در تحت جلد متحرک و یا با خراش آن الت
 متصل است و در ابتدا این ورم سرطانی صلب است و برین صلابت میتواند تا مدتی بماند پس از آن
 تدریج رخ و نرم شده و سرطان منقرح و متقرح شود که او را تقرح سرطانی گویند
 بدانکه این تقرحی است با کناریهای برشته و در اطراف آن برآمده کی نماید که کاهی مورث سیلان
 دم شدید میشوند و کاهی بهلاکت رسانند

اما تقرح سرطانی میتواند که از ابتدا بطور تقرح ساده بود که پس از آن سرطانی شود و در اینصورت تقرح بعضی
 اوقات خشک و متعشر و بعضی اوقات طب و شیشه بدندان و یا ماده او سفروشش گردد و یا نفوذ عمیق نموده
 فرورود و چون سرطان یعنی گردید سوج اطراف خود را تدریج فاسد میکند ولی تقرح سرطانی بزودی سوج اطراف
 میاز و چنانچه ثاقولی مابین سرطان تقرحی و تقرح سرطانی ظاهر میگردد

اما علامات عامه اینمرض به وجع شدید ناخشی است در موضع معلول که از علامات مخصوصه اینمرض است و این
 وجع همیشه از ابتدا بروز نمیدارد و میتواند اینمرض بعضی اوقات بروز نموده بطول انجام بدون آنکه وجع او وظا
 گردد چون در سرطان رحم و هم از علامات او است آماس و تورم غده لیمفاتیک قریب بموضع علت که آن
 آماس یا بواسطه سرایت ماده سرطانی در او موجود است و یا بواسطه مجاورت چنانچه در بعضی اوقات
 غدد بعیده بموضع علت نیز متوانند آماس کنند بواسطه ربطی که مابین ایشانست و هم از علامات او است
 تدریج اطراف سبب سده غده لیمفاتیک و عروق غیر ضواری و هم تغییر دم و تغییر عمل آن سنج و بروز مرض
 دیگر که مثلی آن است چنانچه اگر در کبد بود بسا که مورث رقان و استقاروی گردد و بالاخره علامات عامه
 چون نقصان اشتها و نهزال اعضا و حرق پدید گردند و این در صورتیست که سرطان در درجه اولی بود یعنی
 منقرح و متقرح نگشته باشد و پس از چند مدت لین گشته و اثر بر بدن نموده و در بعضی ضعیف شده لون صورت
 او زرد کاهی گردد و این صفت لون سیما از علامات مخصوصه خد و ندان سرطان است و این علامات
 عامه گواه اند بر آنکه ماده ستمه در بدن اثر نموده است و چون سرطان بدین درجه رسد در آنوقت سرطان از اثر
 خوانند یعنی لهر در مزاج نموده مانند زانیکه ماده خازیری در بدن اثر نموده و در انت مزاج پدید گشته
 مزاج را خازیری نامند و بهین نوع است بر مرضی که اثر در تمام بدن نماید و در انت آورد که آنوقت مزاج
 با سم آتمرض خوانند

اسباب سرطان فی الحقیقه مجهول است که همچنان و ثوران و ضربه و ورم مزمن و هم و غم منفرد بعضی
 سبب دانند چنین نیست بلکه این اسباب معین اند در روز و ظهور آن ولی استعداد مزاج را نیز داخل نام

که آن استعداد خفیه است و با موروئی زیرا که اگر استعداد نبود مرض مستعد بودن سابقه بر روز نماید و هم
 بروز بعد از بردن با علاج اتفاقا اگر استعداد نباشد چگونه در موضعی دیگر تواند ظاهر کرده
 اقوال طبه در خصوص این مرض بسیار مختلف است بعضی او را موضعی و برخی مزاجی دانند ولی جنبه
 معلوم شده از ابتداء موضعی است زیرا که اتفاق افتاده که چون پیش از تفریح و اختیار سرطان را از عضو
 زایل ساخته اند و بگر روز نموده و با وجود اینکه اینجاست مشاهده شده بعضی جنات میگویند که چون این ماده
 در بدست طبیعت میخواهد که کل مواد را در این موضع رفع نماید ابتدا در این موضع از ایل نمود و باید که در وقت
 جمع مواد سرطان را در این موضع منتقل کرده وضع کند این قول مستند است که علی لفظ هر خالی از صحت نیست ولی
 این مثنی را میتوان فهمید زیرا که اگر باقی نماید در مزاج اثر نمود صورت صفت قوی و بلاکت میشود و اگر بزودی
 زایل ساند زاده در بدن مانده از موضع دیگر ظهور کند به علی ای قسم کان باید دانست که این مرض علتی است
 با نهایت روایت که مایل است برستان در رحم و عضو مغزین و وجه و زبان و اگر چه سرایت حقیقی نماید
 مانند کوفت و جدرمی ولی از خوردن او و نقیصوی سالم تدریج علامات شدید و بطور رسیده بلاکت کند
 اما علاج با احتیاط اگر علاج مخصوص نیست ولی از آنجا که طبیعت است علاج نمودن این ماده نوع بدید علاج
 نمودن داخلی و خارجی و یالی باقی *palliatif* یعنی تسکینی و تفصیل علاج
 مخصوص بهر یک از قسم سرطان پس از این در موضع خود بیان خواهیم نمود در اینجا فقط باید که بیان
 معالجات عامه تا کفای نماید

مرص ۳

اما داخلی بجهت استعمال در وقت کمال است چون بدو روپا سیوم *Chlorure de Potassium*
 و شکر آن و سم انفار و مخدرات و امثال آن اگر چه آنها را اثری نیست در اینجا
 که مکرر کرده یا ابتدای سرطان بوده یا احتمال کالی است که در آن وقت سرطان حقیقی نبوده بلکه ورم صلب یعنی
 بوده است که این دو را اول تحلیلی برده اند
 اما خارجی و منوط است به تدریس قشار و ادویه کاله و محرکه و بریدن با انگشت از نو عکس در فرا
 است اول است دور نیست که در ابتدا منفعت بخشد خاصه چون استعمال ادویه محله تیر همراه باشد
 و ادویه کاله و محرکه در سرطان جریانی منفعت نیست چون استعمال کلرور دوزنگ *Chlorure de zinc*
 و خمیر سم انفار و پمال کالی غیره و هم احتراق عضو با نش و آبن تا فته ولی در استعمال اینها احتیاط لازم است
 زیرا که اتفاق افتاده که از این عمل کاهی اگر سرطان حقیقی نبوده بزودی سرطان در آن بروز نموده است
 و ما بریدن از جمیع انواع معالجه نیکوتر است در صورتیکه ممکن بود و مشروط بد آنکه هنوز در بدن اثر نگرفته باشد
 اما باقیاتیف *palliatif* یعنی علاج تسکینی و اوجبارت است از استعمال مسکنات چون
 سرتیم تریاک و املاح او و خوردن افون و تقویات چون طلاح جدیدیه ولی این مذکور است مسکنات شدند دافع قریب
 و باید آنها را معمول داشت پس از آنکه سایر معالجات ثمری نمیشوند

مذکور در مطلب
 صفت
 ذکر در مطلب
 ذکر در مطلب

فصل شانزدهم

درمان تو بکول *Embrucates* یعنی تقرحات سینه
 بدانکه تو بکول عبارت است از اجسام صغیره مدوره بقدر ازین تا ضخیم که در طول سفید مایل بصفت با غلظت پیری

که اتفاقاً نیز زینها در اجزاء و این جسم حاصل میگردد بواسطه ترشح غیر طبیعی و بیجا و مسج شایسته بیخون
بدینندارد بلکه مانند جادات نموا و از خارج است و نموا در روز کند در جمیع اجزاء و اکثر مواضع بروز
میگردد و صفای و کبد و دماغ و عشاء مانده به این علت را در درجه اولی را غنای است
یعنی خامی نامند و این در ابتدای بروز است که به سنوز یعنی نیافه است که شور بسیار صغیر و سخت
و صغیر و شش در صدم عضو اند در حدثاتی که در به بعضی یا لذت نامند زمانست که این اجزا عظیم و لیس و بهم
متصل گشته و لذت در آنها ظاهر شده شب بخورده نیز شوند به این علت در درجه اولی می تواند زمان تو
او بطول بخامد بدون نمو و شخص و ملقت شدن طبع مرض بد و پس از آن نمواها افزوده شده
عظیم و نفیله گردند و بواسطه فشار بدن عضو عمل آن عضو را محتمل کنند

چنانچه در هر مرض قاعده است که طبیعت اجزای خارج که ماده آن مرض است بواسطه تبدیل بریم خارج
گرداند همچنین در نموا این جسم طبیعت لابد است که او را خارج سازد پس بتدریج لیس گشته و بنوع دماییل
منفرد شده ماده معطله از او می آید به این علت خطرناکست بواسطه آنکه ماده او را عروق جدا به جذب نموده
تجام بدن رسانند که نورش به زال و ذوب اعضاست چنانچه در این هنگام دیده میشود که اکثر اوقات
جای دقه و سل و مزاج تو بر کولی بطور رسد

مزاج تو بر کولی بسیار ردی است خاصه چون این علت در دماغ یا در ریه بود و ولی در درجه اولی این
علت را خندان خوف منت اگر چه می تواند چند سال بدین حالت باقی بماند ولی چون علت ترزاید گتند
و لذت در آن موضع ظاهر گردد و تغییر کلی در بدن پیدا شود و چون طبیعت میل بدفع او نماید و دریم در آن تو
شود بدن علیل شده در صدم اجزاء و دماییل عمیق بطور رسد که بسیار مخوف اند و بهم آن نه از باب است
سبب کردن او به حق جسم است بل بواسطه روانت و فساد اعضاست چنانچه اتفاق افتاده در صورتی که
در بدن خندان اثر نموده و قوای او تحلیل زوده آن و دماییل عمیق را طبیعت بهم متصل و ملتئم نموده و رفع
علت شده است

اسباب این علت مجهولست اگر چه بعضی از تغییرات حفظ صحیحی مدبر بر روز ظهور آن هستند ولی این تغییر
شما موریث اسباب این علت نکرد و تا استعداد کامل در بدن نبود چنانچه دیده شده اشخاصی که روانت
سه ضروری داشته و همیشه مهموم و منموم بوده اند مبتلا بدین مرض نشده اند و اشخاصی که جمیع مایحتاج ایشان
بقاعده و کفایت بوده باندک تغییری در آنها مرض سل مبتلا شده اند پس استعداد یکی از اسباب عمده
عانه این علت است و ولی اگر سوال شود که استعداد صحت سبب نیز مجهولست و همچنین استعداد با خلقی و
یا موریث است و بواسطه تدبیر حفظ صحیحی میتوان این استعداد را که در طی زایل شود آن نمود
علاج بدان که در این علت معالجه حاصل است و امیدواری نجات و کمتر از سرطان است زیرا که در سرطان
امید نیست بلکه از بدن با ادویه اکالا و اورد دفع کنند ولی در این علت بواسطه آنکه مقدر جمیع اعضا دارد
امید و دست رسی بعلاج نیست و نه چنانست که گوئیم هیچ وجه معالجه ندارد بلکه بعد از خروج ماده این
طبیعت می تواند غلبه بر مرض نموده شفا دهد ولی بندرتست و بهم این عمل از قوت طبیعت است نه از علاج
و چون تدبیر حفظ صحیحی میتوان این علت را خفت داد و اندامها را بکار داشت از قوت تقویت مزاج

بر ریاضت و رقص و سازل مرغوب چون مرغزار و اشغال آن و اکل اغذیه مشویه معتدله و محافظت از جزو برود شدید و اشغال آنها :

و کله زود ندیم

از او و بی جات مستهلک درین علت بکار داشتن اطلاح حدید سید را

و هم روغن کند باسی ولی چون بدرجه دوم که درجه طاسب است رسد چون اثر بر عروق بدن نمود با حسی موافق لهذا استعمال این ادویه چندان سودمند نیست و باید رجوع به طبایات و منطقات نمود اگر چه مضعف قوی هستند با ادویه مخدره مانند افیون چنانچه در مزاج سرطانی با معین گردند امکات و جمع را در نخوات رفتن بر نفس چنانچه به تفصیل در بلوکولی رسیده که عبارت ارسمی است ذکر خواهد شد :

در صورتی که غلب مزاج سرطانی و تور بر کولی را که صحت هر دو مجهول در قمارشان سریع و بالآخره مهلک است علاج را محال تصور کند بر طیب نیست که امید بقای اتفاقی چنانچه در اکسین رفع چندی نمود و بواسطه بروز و ظهور او با اتفاق پس باید تیراقتا فایزری حاصل شود که رفع این دو مرض بود :

فصل مقدم در اسکریول یعنی خازیر

بدانکه خازیر عبارتست از علت مزاجی که خود را ظاهر سازد به تغییر طبایات پضا و بی بدن و نفخ نرسن در غده لیفا نیک که همراه آنست سه تور بر کولی و یا بدون موافقت او در این مرض چون منوط است با امراض لیفا نیک لهذا تفصیل او را در امراض مخصوصه در آلات قهریه بیان خواهیم نمود :

ولی چون این علت مزاجی است در مواضع مختلفه میتوان دید بر کرد و بر مال لازم است که علاات و علاج او را بطور عموم بیان نمایم و در اینجا از خازیر موضوعه ذکر نخواهد رفت بلکه بیان خواهد شد مزاج خازیری :

پس بدان که صاحب این مزاج را علامتی نیست مگر علامت مزاج بلغمی که در کمال استند او است ولی نه آنکه هر مزاج بلغمی ناچار باشد از آنکه خازیر در آن موجود بود چنانچه سبب سرطان و تور بر کولی مجهول است سبب اصلی این مرض بر مجهول بود اگر چه بعضی از اطبا اسباب او را از رذائل گسته ضروری میدانند و هم اثر بر طبایات بارده مکانیه و از غده اغذیه خام چون نان فطیره و فواکه نامر سیده و ابتدای یکی از ایلورسه و افرنجیه و یا زیادتی سن پرده یا کثرت نقصان سن یا در و یا بالعکس و یا از جماع در صین حیض دانند ولی سوری بودن او و دفع اسباب است

درین ادویه خازیر به جمع قوا و اعمال بدیه ضعیف است لهذا موضعی که درم میکند چندان وجع ندارد مانند ادویه مزاجه و مویه و هم بعسرت آن درم به تحلیل رود و چون در ابتداء تحلیل زلفت زمان او بطول انجامید

در ابتداء چندان اثری در بدن ندارد ولی چون شدت کند عروق لیفا نیک و غده های او مجروح شده مرض عام گردد و بر کل بدن مخصوصه در عظام و چشم و جلد اثر کند احوال حکما درین مرض مختلف است و در نتیجه برود

سیکنت که این مرض نیست مگر درم نرسن عروق لیفا نیک و بعضی گویند علت ذریعهی تعدیه است و برخی دیگر معتقد

بر آنست که از ضعف قوای عاقله پدید آید که شدت این ضعف زیادتر بود در عروق لغاتیکه و اکثر اطباء
 میگویند که نسبت کمبود قوای کون در آن اوجیه صلی ای قسم کان سبب خنازیر نیست مگر یکی از آن غالب
 و نامی مذکوره اگر چه قوای کون و خنازیر را مشابهت تا حد بیکدیگر است ولی تفاوت کلیه در مابین ایشان است
 چنانچه خنازیر قوای کون فد و کالکینونیه و تقیر مخصوص در رطوبت آنهاست و قوای کون احصای مستقیم صلبه که
 ظاهریش در موافقی که عروق لغاتیکه کرد و در هم خنازیر حادث میشود مگر در امر ضعیف رویه و تر بر کون در
 قراع غیر روی اکثر اوقات حادث شود

اما العلاج درین علت ابتدا باید تداپیر حقا صحت را مقدم داشت که بدون آنها ادویه را اثری نیست بدین
 تفصیل بودن مریض در هوای معتدل و اکل اغذیه معتدله مقویه سریعیه الا نهضام و پوشیدن لباس صوف
 و دنگ اعضا و تگن در منازل مرتفعه پی رطوبت و نوشیدن اشربه شربه مقویه چون نعقین حیطلانا و مطبوخ
 در شایده و شایده و برک کرده استعمال ادویه جدیدیه و قوه بلوط و استحام آب در بیا و آب نمک این تداپیر
 و استعمال ادویه را باید بدت زیاد بکار برد در صورتیکه در عده لغتی پدید آید باید استعمال نمود و در عده محله چل
 و کلر دو باریم

و در غن کینه ماهی چنانچه تفصیل او در خنازیر مخصوصه بهر عضو خواهد آمد
 فصل هجدهم در بیان پولیت یعنی بواسیر آلات

بدانکه این علت عبارتست از غم زیاد لین یا صلب که ظاهر کرد و در یکی از تجا و لیف بدن که از عشاء مجا و
 پوشیدنش و نوا ایشان از عشاء مذکوره و یا از نسج و یا سخت آن عشاء است و این علت در پیش و گوش
 و شانه و رحم موجود بود

این جسم یا شیه بکلای است که قع آن متصل بعضو و بار یک است و باقی او ضخیم شیه بخود کلای و یا آنکه عرض
 و مغروشی است

سبب این علت پهمان و نور همان عرضی یا ذاتی آن نسج است که قوه حیات و تقریر آن را تحمل کند
 از قرار ماده بزرگسیر منقسم میشود به بلغیه و لینی و طینه

اما بلغی او جسمی است لین چون ابلق کرد و علو از رطوبت که چندان صاحب نمونیت و چون عروق
 عظیمه در او نیست لهذا از ایل نمودن او سهل است و هم مورث و م شدید بگرداد این مرض فی نفسه
 مرضی روی نیست مگر آنکه تغییر می در عمل آن عضو حادث کند

اما لینی که او حاصل میگردد از اجتماع و انقباض الیاف بیکدیگر جسمی است صلب و ضخیم تر از بلغی یا لون اصغر بموا
 از وسط عشاء مجا علی آن عضو است و یا از نسج سخت آن عشاء درین قسم تیر چندان عروق عظیم موجود است
 و اگر جسم موجود بود عروق عشاء مجا علی است ولی عروق عظیمه در او موجود است اهم از آنکه عروق
 که در او است و از ایل نمودن او بسیار دشوار تر است و در پیش خواهد نمود

اما لینی و جسمی است شیه بجز زاید و کاسی مشابهت بکرات بر طایفه و داء امر تحت داء و صواب
 تفاوتست و در عروق عظیمه در او موجود است غسمه از آنکه عروق صغیره و یا عظیمه در او وجود داشته و در تمام